پیام فدایی ۲۹۲

ارگان چریکهای فدایی خلق ایران | سال بیست و هفتم | آذر ۱۴۰۲

سرمقاله

"جایزهٔ صلح نوبل"، جایزه ای برای دمیدن در جنازهٔ اصلاحات!

... آیا بواقع در شرایط کنونی جنبش مقاومت مردم ما اعطای جایزه نوبل به مخالفان جمهوری اسلامی در طیف اصلاح طلب و پروژه اصلاح طلبی، یک پیروزی برای مردم ایران در پیکار دیرین دمکراتیک‌شان به منظور سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و امحای نظام سرمایه داری حاکم (تنها تضمین و شانس برقراری یک نظام مبتنی بر وسیعترین دمکراسی واقعی و آزادی مردم ایران) می باشد؟ یا بر عکس اعطای این جایزه توسط کمیته ای که مشتی از جلادترین تبهکاران تاریخ نظیر اوباما و شیمون پرز و ... سمبلهای "صلح" آن هستند تلاشی برای به جلوی صحنه کشیدن تمام نیروهایی‌ست که می کوشند زیر نام "مبارزه مدنی" ،" خشونت پرهیز" و ... در چارچوب این نظام، جلوی خواست و رشد یک انقلاب اجتماعی -یعنی خواست قلبی اکثریت مطلق جامعه تحت سلطه ماست- را بگیرند؟... در صفحه ۲

گفتگو با رفیق فریبرز سنجری پیرامون اظهارات و دروغ های ثابتی جنایتکار

... این استدلال که همه کشورها نهادهای امنیتی دارند پس ساواک هم وجودش لازم و ضروریه یک نوعی سفسطه است که ثابتی و طرفداران سلطنت برای لاپوشانی جنایات ساواک به آن متوسل می شوند. این درسته که در هر جامعه طبقاتی، طبقه حاکم برای حفظ حاکمیت خودش به نهاد امنیتی احتیاج داره. اما بحث بر سر حاکمیت دیکتاتوری در زمان شاه است که به هیچ قانونی هم پایبند نبود، در رژیم جمهوری اسلامی هم همینطوره است. در حالی که در کشورهای غربی به دلیل سالها مبارزات توده ها علیه استبداد، قانون بر جامعه حاکم است حالا با همه نقص هائی که می تونه به ضرر ستمدیدگان داشته باشه. طبق قانون هم هیچ نهاد امنیتی حق بازداشت خودسرانه و غیر قانونی کسی را ندارد و تازه پس از بازداشت هم باز قوانین مشخصی وجود داره که از اون شخص حمایت می کنه. به طور مشخص هر گونه شکنجه فرد بازداشت شده طبق قانون ممنوع است. در حالی که در دوره شاه به ساواک به مثابه یک نهاد امنیتی امکان داده بود که اولاً هر وقت می خواست افراد را بدون ارائه دلیل بازداشت و زندانی بکند و بعد با شکنجه های وحشیانه هر بلائی که می خواهد بر سر اون زندانی ها بیاورد... صفحهٔ ٦

در باره کتاب جدید رفیق اشرف دهقانی

... در این کتاب یکی از بحث انگیزترین مسایل مربوط به سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در دهه ۵۰ یعنی علل ضربات سالهای ۱۳۵٤ و ۱۳۵۵ که منجر به جان باختن تعداد زیادی از کادرها و رهبران سازمان شد، زیر ذره بین قرار گرفته و نویسنده با جمع آوری اسناد و شواهد متعدد از منابع مختلف، علل و زمینه‌هائی که دست ساواک را در وارد آوردن ضربات کاری به این سازمان باز گذاشت را مورد یک واکاوی عمیق پژوهشی قرار داده و دلایل واقعی آن ضربات را به خوانندگان می نمایاند. در این کتاب با توجه به نقش و وظایفی که نویسنده از ابتدای تشکیل سازمان بر عهده داشته، برخی از "ناگفته‌های" تاریخ چریکهای فدائی خلق از زبان خود او با خواننده علاقه مند در میان گذاشته می‌شود... صفحه ۱۳

سترونی راه حل "دو دولت" در شرایط سلطه صهیونیسم

... شکی نیست که جنگ ویرانگر دولت اشغالگر اسرائیل با مردم فلسطین تحت نام حماس با پشتیبانی امپریالیسم امریکا و متحدانش، بر شدت بحران در خاور میانه می افزاید و به میلیتاریزه کردن منطقه دامن خواهد زد تا منافع این قدرتها به خصوص امپریالیسم امریکا را با کشتار مردمان بی گناه و بی دفاع تامین گرداند. واقعیت این است که دولت صهیونیستی اسرائیل و قدرت های امپریالیستی که امروز مردم تحت ستم غزه را مورد تهاجمات جنایتکارانه خود قرار داده اند دشمن مشترک خلق های خاور میانه می باشند و مبارزه مشترک در جهت از بین بردن سلطه امپریالیسم و صهیونیسم پیوند ناگسستنی با رهایی خلق فلسطین دارد... صفحه ۱۵

در صفحات دیگر

- اعدام ابزار سرکوب جمهوری اسلامی! ۱۴
- آنچه که بی. بی. سی. در مورد حوادث ۱۵ مهرماه (۷ اکتبر) به شما نمی‌گوید! ۱۷
- کشتار مردم فلسطین افشاگر چهره فاشیست‌های اسراییل! ۱۹
- دو گزارش از آکسیونهای فعالین سازمان ۲۰

"جایزهٔ صلح نوبل". جایزه ای برای دمیدن در جنازه اصلاحات!

در ۹ دسامبر امسال در جریان یکی از فاخرترین و پرهزینه‌ترین مراسم اعطای جایزه، با حضور خانواده سلطنتی نروژ و "ادای احترام" آنها به نرگس محمدی، جایزه صلح نوبل به این فرد که در رسانه‌های اصلی از او به عنوان یک "فعال سیاسی زن و حقوق بشر" در ایران نام برده می‌شود و در حقیقت یکی از چهره های برجسته اصلاح طلبان موسوم به "غیر حکومتی" در داخل است، اعطا شد. نام نرگس محمدی در میان طیف مخالفین درونی نظام که به نام اصلاح طلبان و یا – پس از رسوایی و شکست این پروژه- اصلاح طلبان غیر حکومتی شناخته می شود یک نام آشناست. وی با فعالیت در ستاد محمد خاتمی، یکی از فریبکارترین کارگزاران رژیم، در انتخابات ۱۳۷۶ و ۱۳۷۸ (مجلس) فعالانه مشارکت کرد.

بی بی سی در معرفی او می نویسد که وی "در طول سه دهه مبارزه سیاسی‌اش بارها بیانیه‌هایی را امضا کرده است". البته کنکاش در "بیانیه ها"ی مورد استناد بی بی سی نشان می دهد که نرگس محمدی و سایر همقطارانش مانند نسرین ستوده و ابوالفضل قدیانی به طور مثال جزو ۱۵ "فعال سیاسی و مدنی" ای بودند که دربهمن ۹۶ ، یک ماه پس از آغاز یکی از خونین ترین و رادیکالترین جنبشهای سراسری در تاریخ حکومت سیاه جمهوری اسلامی و توده ای شدن شعار "اصلاح طلب اصولگرا دیگه تمومه ماجرا" دست بکار شده و طی بیانیه ای خواستار برگزاری "همه‌پرسی تحت نظارت سازمان ملل"، یعنی سیاستی گشتند که همواره از سوی برخی قدرتهای امپریالیستی سلطه گر در ایران به عنوان بدیلی در تقابل با جنبشهای انقلابی مردمی بر آن تاکید شده است.

در آن مقطع، نرگس محمدی و بقیه امضاکنندگان "بیانیه" با مشاهده حمام خونی که جمهوری اسلامی در خیابانها به راه انداخته بود، رنگ عوض کرده و در بیانیه خود با ادعای "اصلاح ناپذیر" بودن این حکومت خواستار "گذار مسالمت‌آمیز" از نظام جمهوری اسلامی به یک "دموکراسی سکولار پارلمانی" گشتند. این تنها یکی از نمونه های مواضع این فرد در مقاطع بحرانی جامعه ما می باشد. در تمام این مقاطع نرگس محمدی نشان داده که مواضع او با هر لحنی که بوده نهایتا از چارچوب حفظ نظام سرمایه داری استثمارگر حاکم بر ایران فراتر نرفته است و از این نظر مواضع وی مانند بسیاری دیگر از روشنفکران متعلق به طبقه حاکم مانعی در مقابل انقلاب مورد نظر توده های ستمدیده است. در این حال به علت طبیعت دیکتاتوری حاکم بر ایران و ماهیت ضد مردمی و سرکوبگر رژیم جمهوری اسلامی تیغ این دیکتاتوری که تحمل کمترین ندای مخالف حتی از سوی بخشهای غیر مسلط طبقه حاکم را ندارد، گاه و بیگاه دامن نرگس محمدی را نیز گرفته و او در سالهای مختلفی مجبور به تحمل زندانهای این رژیم جبار بوده است. اگر چه وی جزو بخشی از قشر خاصی از زندانیان می باشد که اجازه دارند گاه و بیگاه به پخش "بیانیه ها"ی تند ضد حکومتی هم بپردازند. مثلا ایشان از پشت میله های زندان می توانستند با "انجلینا جولی" ستاره سابق هالیوود و یکی از سفرای "حقوق بشر " و "دمکراسی" قدرتهای امپریالیستی علیه جمهوری اسلامی و وضعی که برای زنان و مردم ایران بوجود آورده مصاحبه کند و با احساس پشتیبانی از آنها "شجاعانه" موضع بگیرد.

در جریان جایزه صلح نوبل امسال، به علت زندانی بودن نرگس محمدی، همسر و فرزندان او این جایزه را در معیت مشتی از "سلبریتی" ها و باصطلاح "چهره ها"ی اپوزیسیون ایرانی نظیر "شیرین عبادی، مهرانگیز کار، نازنین بنیادی، عبدالله مهتدی، گلشیفته فراهانی، مژگان شجریان و برخی چهره های در سایه، نظیر پیام اخوان که با وجود هر اختلافی، تمامی شان دارای یک سابقه مشترک مشخص در هواداری از پروژه ها و سیاستهای پرو امپریالیستی و یا ماهیتاً "اصلاح طلبانه" هستند، تحویل گرفتند. در عوض پیام او از زندان در این مراسم قرائت گردید. **صحبتها و مصاحبه های تقی رحمانی، همسر نرگس محمدی که پیشتر عضو "شورای فعالان ملی-مذهبی و از مشاوران مهدی کروبی" بود، چه در قبل و چه در جریان و پس از اعطای جایزه به نمایندگی از همسرش از جمله حاوی این مواضع بود که این "جایزه"ای ست به میرحسین موسوی، زهرا رهنورد، فایزه هاشمی. او همچنین در نقد "زیادخواه بودن اپوزیسیون" (برانداز) سخن گفت و خارج شدن ترامپ از برجام را نقد کرد. نرگس محمدی در بیانیه خود ضمن قدردانی از کمیته نوبل این جایزه را "حمایتی معنادار از جنبش زن، زندگی آزادی" خواند. و تاکید نمود که جنبش "زن، زندگی، آزادی" " اساسا مبتنی بر خواست تغییر است. ادامه و امتداد یک مبارزه سیاسی و مدنی و یک جنبش اجتماعی و دینامیک و زنده و بیان‌کننده خواست‌های مردم برای رسیدن به آزادی و دموکراسی است".**

در این نامه، وی گرچه ماهیت "تغییر" مورد مطالبه جنبش توده ها را در ابهام گذارد، اما با این گفته که **"این جنبش به منزله‌ی بسطی از سیاست‌های ستیزه جو (contentious Politics) متکی بر سیر مبارزات مدنی،**

جنبش‌های اجتماعی و تلاش خستگی‌ناپذیر مردم برای تحقق جامعه مدنی است"، چندین بار در مورد ماهیت مبارزه مورد نظر خود یعنی "مبارزه مدنی" و ضرورت "حمایت" قدرتهای جهانی از این نوع از مبارزه سخن گفت و در واقع جای تردیدی در ارتباط با اعتقاد خود به نسخه منسوخ و مردم ستیز اصلاح طلبان برای شکل و چگونگی مبارزات مردم ایران نگذاشت. نرگس محمدی در بخش "راهبردِ تقویت جامعه‌ی مدنی و تضمین حقوق بشر در ایران"و یا " راهبرد شکل‌گیری اراده و انسجام بین‌المللی" موکدا بر روی "مقاومت مداوم و خشونت پرهیز" توده ها دست گذارد و آن را "بس سترگ" نامید. وی گفت که مردم ایران از نظر او به این "مبارزه خود" در شکل "اعتراضات خشونت پرهیز و مقاومت مدنی" ادامه خواهند داد.

پیام روشن نرگس محمدی در نفی انقلاب و در "ستایش" مبارزه مسالمت آمیز و مدنی آنهم علیه مشتی از جلادترین دشمنان مردم ایران صد البته به قول خود او به طور "معناداری" در سراسر دنیا پژواک پیدا کرد و در پیام کمیته صلح نوبل نیز انعکاس یافت. **در واقع پیام جایزه گیرنده، انعکاس سیاست جایزه دهنده بود.** کمیته صلح نوبل در توجیه تصمیم خویش برای اعطای این جایزه به نرگس محمدی- آنهم در پاسخ به برخی انتقادات مبنی بر اینکه در ایران زندانیان سیاسی گمنام ولی برجسته تری بودند که به دلیل مقاومت و مبارزاتشان برای آزادی مردم ایران سزاوار دریافت این جایزه بودند- از جمله مطرح نمود "این افتخار چشمگیر، شاهدیست ماندگار بر تلاش مدنی و صلح‌آمیز خستگی‌ناپذیر نرگس محمدی در ایجاد تغییر و آزادی برای ایران " (تاکیدات از نویسنده).

هر انسان آزادیخواه و اندک آشنا با شرایط جهنمی ای که جمهوری اسلامی و سرمایه داران حاکم برای مردم ایران ایجاد کرده اند می داند که با توجه به تجربه ٤٥ ساله سرکوب سیستماتیک و عدم وجود کمترین روزنه ای برای حتی اشکال مسالمت آمیز مبارزه، بلند کردن پرچم "جنبش مدنی" و مسالمت آمیز در شرایط ایران هیچ معنی دیگری جز تلاش برای حبس جنبش آزادیخاهانه مردم تحت ستم ایران در محاق نظام دیکتاتوری حاکم جمهوری اسلامی ندارد. اعطای این جایزه، در ایران جدا از لجن پراکنی های معمول جمهوری اسلامی علیه مخالفان حکومت، در میان نیروهای اصلاح‌طلب یک "موفقیت" برای این کمپ قلمداد شد و رسانه های گوناگون در مدح این موفقیت و تاثیرات گویا آنچنانی اعطای این جایزه برای جنبش "زن زندگی آزادی" مورد نظر خود سخن گفتند. این گونه آنها دست‌به‌کار شدند تا بلکه روحی تازه در جنازه پروژه اصلاح طلبان ضد مردمی بدمند.

بی بی سی در معرفی نرگس محمدی می نویسد که وی "در طول سه دهه مبارزه سیاسی‌اش بارها بیانیه‌هایی را امضا کرده است". البته کنکاش در "بیانیه ها"ی مورد استناد بی بی سی نشان می دهد که نرگس محمدی و سایر همقطارانش مانند نسرین ستوده و ابوالفضل قدیانی به طور مثال جزو ۱۵ "فعال سیاسی و مدنی" ای بودند که دربهمن ۹۶ ، یک ماه پس از آغاز یکی از خونین ترین جنبشهای سراسری در تاریخ حکومت سیاه جمهوری اسلامی و توده ای شدن شعار "اصلاح طلب اصولگرا دیگه تمومه ماجرا" دست بکار شده و طی بیانیه ای خواستار برگزاری "همه‌پرسی تحت نظارت سازمان ملل"، یعنی سیاستی گشتند که همواره از سوی برخی قدرتهای امپریالیستی سلطه گر در ایران به عنوان بدیلی در تقابل با جنبشهای مردمی بر آن تاکید شده است.

به رغم تلاشهای این طیف از طرفداران حفظ نظم موجود، اعطای جایزه صلح نوبل به نرگس محمدی در میان آحاد مردم زحمتکش و محرومی که کمرشان زیر بار فقر و ظلم و سرکوب وحشیانه طبقه حاکم خم شده و در انتظار هر گونه موقعیتی برای شکار سر این رژیم و واژگونی کل سیستم ظالمانه حاکم هستند، انعکاس چندانی پیدا نکرد و با بی اعتنایی آنها روبرو شد که بیانگر آگاهی توده‌های مبارز ایران نسبت به این امر بود. به عنوان مثال در اطلاعیه پر مفهومی که با نام اطلاعیه خانواده نوید افکاری مبارز و فرزند قهرمان مردم ایران منتشر شد از این "سلبریتیها" و "نمایندگان خودخوانده" خواسته شد که از آنجا که "رنج" مردم ایران را نمی فهمند، "کنار بایستند" چرا که مردم ایران با آنها "هیچ نسبتی ندارند"!.

اما اعطای جایزه نوبل به یک فرد اصلاح طلب در ایران موجی از واکنشهای وسیع و خط دار در سطح دنیا از سوی بزرگترین رهبران دولتهای اعظم سرمایه داری از روسای جمهوری آمریکا و فرانسه گرفته تا سایر موسسات و نهادهای بورژوایی در حمایت از نرگس محمدی و اعوان انصار او را به همراه آورد. در یک همزبانی آشکار، این بزرگترین سلب کنندگان آزادی و حقوق بشرِ صدها میلیون تن از کارگران و ستمدیدگان سراسر جهان و مشخصاً ایران اعطای این جایزه را یک "پیروزی" برای دمکراسی و صلح و ... در ایران و منطقه و یک حمایت آشکار از جنبش "زن، زندگی، آزادی" خواندند. بایدن رئیس جمهوری که هنوز خون هزاران تن از زنان و کودکان فلسطینی از دستان وی می چکد از "ناحق" بودن "دستگیری‌ها، آزار و شکنجه‌های مکرر" نرگس محمدی توسط "رژیم ایران" سخن گفت و اعلام کرد این جایزه "قدردانی" از این موضوع است که حتی با وجود اینکه نرگس محمدی اکنون و به ناحق در زندان اوین محبوس است، هنوز هم جهان "صدای زلال" او را که خواهان آزادی و برابری است را می‌شنود.

در پیام بایدن اضافه شده است که "من از دولت ایران می‌خواهم که فورا او و دیگر طرفداران برابری جنسیتی را از اسارت آزاد کند." بایدن تاکید کرد که "جنبش مسالمت آمیز مردمی یعنی "زن، زندگی، آزادی" که خواستار احترام به حقوق انسانی آنهاست، امید را برای مردم جهان به ارمغان آورده است."

به گزارش خبرگزاری فرانسه ،امانوئل مکرون، رئیس جمهور فرانسه، هم شجاعت نرگس محمدی را ستود و به او "ادای احترام" کرد و این جایزه را «یک انتخاب درست» خواند و خانم محمدی را یک مبارز راه آزادی نامید.

اولاف شولتز صدراعظم آلمان هم در توییتی نوشت: " نرگس محمدی ۱۳ بار دستگیر و در مجموع به ۳۱ سال زندان محکوم شده. من به برنده جایزه نوبل صلح امسال به خاطر شهامت و مبارزاتش برای حقوق زنان ایرانی ادای احترام می‌کنم."

رییس کمیته صلح نوبل "ریت رایس اندرسون" با ستایش از دیدگاه های نرگس محمدی از جمله گفت: "چیزی که برای من در فهم نرگس از فمینیسم جذابیت دارد این است که انسان مالک بدن خودش است واین چیزی است که برای آزادی اهمیت اساسی دارد". رییس این کمیته پس از تاکید بر این که "مالکیت انسان بر بدن خویش" عاملی ست که برای "آزادی"، "اهمیت اساسی" دارد. او به ستودن "شکل مبارزه" مورد تایید نرگس محمدی پرداخت و تاکید کرد "من فکر می‌کنم او با پراهمیت نشان دادن چیزهایی مثل آواز خواندن، ورزش، رقص و حرکت‌های جمعی بر این موضوع تاکید می‌کند." و اضافه کرد که "نرگس در عین حال از نسلی جدیدتر و جوان‌تر است، که در مبارزه راه و روش خاص خودش را دارد و تمرکزش اندکی متفاوت است."

خلاصه اینکه در تمام پیامهای رؤسا و دست اندرکاران دولت های امپریالیستی با کمی تفاوت در لحن و کلمات، یک چیز روشن و مشترک بود. آنها جنبش انقلابی سراسری در ١٤٠١ که استخوانبندی اصلی آن را کارگران و زحمتکشان و جوانان و بیکاران و خلقهای تحت ستم و تشنه نان و کار مسکن و آزادی تشکیل می دادند، جنبشی که به رغم حضور وسیع نیروهای سرکوب در مقابل خود و همه وحشی‌گری های بی‌حد و حصر این نیروها و کشتارهای خونین آنان، با شعارهای رادیکال و اعمال رادیکالترش برای یک انقلاب اجتماعی علیه استثمارگران و رسیدن به آزادی و از جمله آزادی زنان به پا

خاسته بود، جنبشی که بیانگر تلاش طبقات استثمار شده برای نابود کردن قهری سلطه طبقه سرمایه داران حاکم و اربابان و حامیان جهانی اش بود، در این پیامها بار دیگر به "جنبشی فمینیستی"، جنبش "مالکیت بر بدن خویش"، "رقص و آواز و ورزش" و ... تحت عنوان"جنبش زن زندگی آزادی"، محدود شد.

در سطح مخالفین وطنی نیز بخش بزرگی از نیروها و افراد اپوزیسیون از مجاهدین و سلطنت طلبان گرفته تا حتی نیروهای مدعی جریان چپ و طرفدار براندازی جمهوری اسلامی با مشاهده قدرت و اهداف سیاستی که در پشت اعطای این جایزه قرار گرفت، به انحاء و درجاتی برای آن هورا کشیده و اعطای این جایزه را با زبانهای مختلف یک "پیروزی" برای مردم ایران جا زدند.

اما آیا بواقع در شرایط کنونی جنبش مقاومت مردم ما اعطای جایزه نوبل به مخالفان جمهوری اسلامی در طیف اصلاح طلب و پروژه اصلاح طلبی، یک پیروزی برای مردم ایران در پیکار دیرین دمکراتیک‌شان به منظور سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و امحای نظام سرمایه داری حاکم (تنها تضمین و شانس برقراری یک نظام مبتنی بر وسیعترین دمکراسی واقعی و آزادی مردم ایران) می باشد؟ یا بر عکس اعطای این جایزه توسط کمیته ای که مشتی از جلادترین تبهکاران تاریخ نظیر اوباما و شیمون پرز و ... سمبلهای "صلح" آن هستند تلاشی برای به جلوی صحنه کشیدن تمام نیروهایی‌ست که می کوشند زیر نام "مبارزه مدنی" ،" خشونت پرهیز" و ... در چارچوب این نظام، جلوی خواست و رشد یک انقلاب اجتماعی - یعنی خواست قلبی اکثریت مطلق جامعه تحت سلطه ماست- را بگیرند؟

نگاهی به شرایط بحرانی جامعه تحت سلطه ما پس از یک قیام خونین و سراسری نشان می دهد که رشد روزمره زمینه های شورش مجدد محرومان و گرسنگان نظیر فقر و گرسنگی، کارتن خوابی، بیکاری و گرانی و تورم و تشدید سرکوب و شکنجه و اعدام که اکنون به برکت حاکمیت نظام سرمایه داری اکثریت آحاد جامعه با آنها روبرو می‌باشند، چشم انداز وقوع یک انقلاب اجتماعی علیه کلیت این نظام استثمارگر و مستبد را تهدید می کند. حتی طبقه حاکم یعنی سرمایه داران وابسته و امپریالیستهای حامی آنها نیز بخوبی آن این واقعیت را درک کرده و همانند ٤٥ سال گذشته یک لحظه از چاره جویی به منظور مقابله و جلوگیری از انقلاب توده ها غافل نشده اند.

در شرایطی که خون های ریخته شده کارگران و زحمتکشان، زنان، جوانان و خلقهای ستمدیده و به پاخاسته در جریان قیام ۱٤۰۱ بر سنگفرشهای بیش از ۲۰۰ شهر ایران هنوز خشک نشده اند، در

جایزه به نرگس محمدی جایزه برای تشویق نیروهایی ست که در جامعه به نام مردم، اما علیه آنها چشم به حمایت وکرامات دشمنان اصلی توده ها یعنی امپریالیستها دوخته اند تا برایشان همچون نمونه های دیگر منطقه مثل عراق و افغانستان "دمکراسی و حقوق بشر" و "سکولاریسم" و "پارلمان" بیاورند. این جایزه، تلاش برای دمیدن روحی تازه در جنازه اصلاح طلبان و انواع مدلهای ضد انقلابی این طیف بود که به اشکال مختلف ایده های فریبکارانه آنها مبنی بر "رفراندوم" در چارچوب همین نظام، "گذار مسالمت آمیز" از جمهوری اسلامی و رسیدن به آزادی واقعی با "مبارزات مدنی" و غیر قهرآمیز و ... توسط رسانه های اصلی در جامعه پمپاژ می شود؛ این جایزه، یک پیام دیگر به طبقه حاکم و جمهوری اسلامی بود که با تبلیغ مبارزه خشونت پرهیز همچنان می توانند به قتل و جلادی توده ها با روشهای خشونت آمیز ادامه دهند.

شرایطی که خواست نابودی این رژیم و تمامی دار و دسته های موسوم به اصلاح طلب و محافظه کار و گذار از این رژیم و ... به پایه ای ترین و نخستین هدف بی چون و چرای توده های تحت ستم بدل گشته، و در شرایطی که گفتمان انقلاب، گفتمان مبارزه قهر آمیز و مسلحانه به عنوان راه رهایی طبقات تحت ستم برای رسیدن به آزادی بیش از هر زمان دیگری در ٤٥ سال گذشته زمینه مادی یافته و در پراتیک توده ها منعکس شده است، امپریالیستها و سرمایه داران وابسته حاکم نیز با درک خطر رشد چنین شرایط بحرانی ای به تلاشهای ضد انقلابی خود برای حفظ وضع موجود افزوده اند.

علاوه بر تشدید کمکهای مستقیم مالی، مادی و معنوی از سوی امپریالیستها برای حفظ رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، تلاش این قدرتها به منظور نفوذ در صفوف توده های معترض با نمایش دروغین حمایت از جنبش آزادیخواهانه توده ها _از ترتیب مراسم "گیس بُران" گرفته تا پروژه های رسوای رهبر سازی و یا جعل نام جنبش انقلابی مردم ایران به جنبش "زن زندگی آزادی" – همه و همه بخشهای به هم پیوسته‌ای از این سیاست ضد انقلابی امپریالیستها و نوکران رنگارنگشان در ایران برای جلوگیری از رشد و تکوین انقلاب توده ها علیه نظام موجود را به نمایش می گذارد.

کسانی که از حداقل حافظه تاریخی‌ای برخوردارند از یاد نبرده اند که در راستای سیاست انحراف مسیر جنبش انقلابی ایران، ۲۰ سال پیش نیز موسسه صلح نوبل که یک نهاد سیاسی و از ماشین های جاده صاف کن فرهنگی شناخته شده سرمایه داران جهانی ست، جایزه صلح نوبل سال ۱۳۸۲ خود را به شیرین عبادی یکی از زنان اصلاح طلب معروف آن دوره در ایران اختصاص داد و اعلام نمود که دلیل اعطای این جایزه به شیرین عبادی این است که وی "یک مسلمان آگاه است" که در "عصر خشونت همواره از روشهای مسالمت آمیز دفاع کرده" و او " هیچ تضادی بین اسلام و حقوق اساسی بشر نمی بیند". امروز نیز گردانندگان کمیته نوبل با اعطای این جایزه به نرگس محمدی و اعلام پشتیبانی سیاسی آشکار از مواضع و موقعیت مدافعان پروژه فریبکارانه و ورشکسته اصلاحات که خود را مخالف جمهوری اسلامی می خوانند، تلاش خود برای حفظ نظام سرمایه داری حاکم بر ایران را به نمایش گذاردند. آنها و به طور کلی نیروهای امپریالیستی از حاکمیت یکی از جلادترین رژیمهای دیکتاتوری در خاورمیانه یعنی جمهوری اسلامی دفاع نموده و به این ترتیب برغم تمام ادعا های "دمکراسی طلبی" خود ماهیت مردم ستیز خویش را در مقابل کارگران و زحمتکشان ایران که درگیر مبارزه ای قهرآمیز و خونین برای سرنگونی این رژیم ضد مردمی و وابسته بوده و فریادهای "اصلاح طلب، اصولگرا دیگه تمومه ماجرا"ی آنها سالهاست که سرتاسر این سرزمین را درنوردیده است، آشکار نمودند. این جایزه، نه موفقیتی برای جنبش انقلابی توده های تحت ستم برای "نان،کار، مسکن و آزادی" بلکه جایزه ای به نیروهایی ست که با شعارهای عقیم، محدود و فریبکارانه در مقابل تحقق خواست توده ها و ضرورت یک انقلاب اجتماعی یعنی برای دگرگونی کامل اقتصادی و اجتماعی موجود سد ایجاد می کنند.

جایزه اعطا شده به نرگس محمدی جایزه برای تشویق نیروهایی ست که در جامعه ما، به نام مردم، اما علیه آنها چشم به حمایت وکرامات دشمنان اصلی توده ها یعنی امپریالیستها دوخته اند تا برایشان همچون نمونه های دیگر منطقه مثل عراق و افغانستان "دمکراسی و حقوق بشر" و "سکولاریسم" و "پارلمان" بیاورند. این جایزه، تلاش برای دمیدن روحی تازه در جنازه اصلاح طلبان و انواع و اقسام مدلهای ضد انقلابی این طیف بود که ٢٤ ساعته به اشکال مختلف ایده های فریبکارانه آنها مبنی بر "رفراندوم" در چارچوب همین نظام، "گذار مسالمت آمیز" از جمهوری اسلامی و رسیدن به آزادی واقعی با "مبارزات مدنی" و غیر قهرآمیز و ... توسط رسانه های رسمی در جامعه پمپاژ می شود؛ و نهایتا این جایزه، یک پیام دیگر به طبقه حاکم و کلیت رژیم جمهوری اسلامی بود که با تبلیغ مبارزه مدنی و خشونت پرهیز در میان توده ها از طریق واسطه هایی نظیر نرگس محمدی و کمپ وی، حاکمان همچنان می توانند به قتل و جلادی توده ها با قاطع ترین روشهای خشونت آمیز ادامه دهند در حالی که اپوزیسیون آنها اطمینان می دهند که در

مبارزه با رژیم از چارچوب مدنی و مسالمت آمیز فراتر نخواهند رفت.

تلاش برای پیشبرد خطوط فوق در تمام طول مدت برگزاری مراسم صلح نوبل از سوی بازیگران مختلف از جایزه دهنده و جایزه گیرنده گرفته تا همراهان آنها در پارلمان نروژ، سالن شهرداری، صحن دانشگاه و در جریان فرومها و مصاحبه ها و میزگردها تکرار و تکرار شد.
اما تا آنجا که به کارگران و زحمتکشان آگاه، زنان و مردان جوان مبارزی که در "میدان رقص گلوله و باتوم " چشمها نهادند و حتی چشمان خود را از دست داده و قهرمانی ها کردند، مبارزینی که در زاهدان و سنندج، در کرج و تهران و رشت و مشهد و تبریز و ... فریاد "نان، کار، آزادی" و "مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر"، "می کشم می کشم هر آنکه خواهرم (برادرم) کشت" و "وای بروزی که مسلح شویم" و ... سردادند باز می گردد، این تلاشهای پر هزینه و فاخر ولی ضد مردمی و ضد انقلابی قادر نیست سد راه آنها برای دستیابی به خواسته های برحق و انقلابی خود گردد. این امر در تشریح گوشه ای از واقعیت موجود جامعه ما در اطلاعیه خانواده نوید افکاری دلاور خطاب به کاروان "سلبریتی های سیاسی و سینمایی" جایزه صلح نوبل منعکس شده است. در این اطلاعیه خطاب به آنها گفته شده **" کنار بایستید! ایرانی که ما در آن زندگی می‌کنیم سال‌هاست در حال احتضار است و شما اصرار دارید این تقریبا جنازه را با اطوار و اصلاح زنده کنید. و ما، مایی که به نامان میکروفون برداشته‌اید و به کام خودتان در آن چهچه می‌زنید، به تک‌تک شما هشدار می‌دهیم که از سر راه ما کنار بروید. دشمن ما جمهوری اسلامی است و برای نابودیش هر که را مانعمان شود نابود می‌کنیم؛ با هیچ احدی هم شوخی و تعارف نداریم. ما از شما، اصلاحات و نمایندگانش با خون عزیزانمان گذر کرده‌ایم. انگشت در زخم‌های ما نچرخانید. ما با شما هیچ نسبتی نداریم!"**

آنچه که بی بی سی به شما نمی‌گوید ...

از صفحه ۱۸

وحشی گری قطعاً یک ویژگی منحصر به فرد حماس نخواهد بود. پس از حمله ۱۵ مهرماه، ویدئوهایی از سوءاستفاده سیستماتیک از مبارزان حماس، چه زنده و چه مرده، منتشر شده است. تصاویر نشان می‌دهند که آنها در ملاء عام برای جلب رضایت تماشاگران مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار می‌گیرند، در حالی که به وضوح حتی تظاهری به جمع‌آوری اطلاعات وجود ندارد. برخی دیگر از فیلمها اجساد مبارزان حماس را در حال آلوده شدن و مثله شدن نشان می‌دهند. هیچ کس نمی‌تواند در اینجا ادعای برتری اخلاقی داشته باشد.
آنچه که تبلیغات غیرانتقادی رسانه‌ها از روایت اسرائیل، این روایت که از «حماس به‌عنوان وحشی‌ها» نام برده می‌شود به دست آمده است، چیزی شوم است – و البته در تاریخ طولانی استعمار غرب بسیار آشناست. از چنین تبلیغاتی برای شیطان جلوه دادن یک قوم استفاده شده و آنها را یا به عنوان وحشی و یا به عنوان محافظان و توانمندسازان بربریت معرفی می‌کند.
روایت "وحشی‌ها" توسط اسرائیل برای توجیه کمپین فزاینده جنایات خود در غزه به سلاح تبدیل شده است. درست به همین دلیل بسیار مهم است که روزنامه‌نگاران به سادگی به خود اجازه ندهند که گزارشات خود را بدون دردسر و با استفاده کامل از تبلیغات یک سوی درگیری تهیه کنند، چرا که مسائل بسیار زیادی در خطر است.
حماس در ۱۵ مهرماه مرتکب جنایات جنگی در مقیاسی شد که برای گروه‌های فلسطینی بی‌سابقه بود. اما تاکنون چیزی بیش از روایت اسراییل وجود ندارد که نشان دهد انحطاط بی‌نظیری در اقدامات حماس وجود داشته است. مطمئناً بر اساس آنچه ما می‌دانیم، دشوار است که ببینیم هر کاری که حماس در آن روز انجام داد، بدتر یا وحشیانه‌تر از کاری بود که اسرائیل در خلال هفته‌های گذشته، هر روز در غزه انجام داه است.
و اقدامات اسرائیل – از بمباران خانواده‌های فلسطینی تا آنها را از گرسنگی و تشنگی هلاک کردن – از حمایت هر سیاستمدار بزرگ غربی برخوردار بوده است.

برگردان به فارسی از نادر ثانی

کشتار مردم فلسطین افشاگر چهره ...

از صفحهٔ ۱۹

بمباران بیمارستان‌های الشفا و العوده را «خاک‌سپاری انسانیت» ذکر کرد.
تا کنون بر اثر بمباران‌ها و حملات موشکی ارتش اسرائیل در مجموع ۱۶ بیمارستان از ۳۴ بیمارستان غزه از کار افتاده‌اند و ۱۸ بیمارستان دیگر نیز از خدمت‌رسانی به بیماران خارج شده‌اند.
از مسائل سخت دیگری که پس از بمباران‌های متعدد اسراییل در غزه و محاصره منطقه وجود دارد، گرد و غبار بسیار زیادی‌ست که از آوار ساختمان‌ها تولید می‌شود و مردم مجبور به تنفس در این هوای آلوده می‌شوند. از طرف دیگر کمبود شدید آب پاکیزه به یک معضل بسیار جدی در آن‌جا تبدیل شده است. مردم ناچارند از آب دریا و آب‌های آلوده بنوشند و مسلما در مورد مسائل بهداشتی هم دچار مشکلات جدی هستند. دسترسی به امکانات بهداشتی تقریبا وجود ندارد.
مردم در این مدت دچار بیماری‌های بسیاری شده‌اند. اجساد بسیاری هنوز زیر آوار مانده است که به دلیل نبود تجهیزات مناسب و سوخت کافی، عملا امکان بیرون کشیدن آنها وجود ندارد. این اجساد در حال تجزیه شدن هستند و باعث انتشار سریع بیماری‌ها و عفونت‌ها می‌شوند. از طرفی به دلیل عدم دسترسی به غذای کافی، بسیاری در زیر آوار و خانه‌های بمباران شده به دنبال غذا می‌گردند. مشکل فاضلاب و همچنین زباله‌هایی که راهی برای جمع‌آوری آنها وجود ندارد، یکی دیگر از علل انتشار بیماری‌های متعدد در این منطقه شده است.
مردم غزه نزدیک به دو ماه است که در اثر بمباران‌های زیاد و از ترس جان‌شان و همچنین اضطراب و نگرانی بسیار خواب از چشمان‌شان ربوده شده و هر لحظه در انتظار مرگ روزگار می‌گذرانند. همین امر باعث بروز افسردگی در میان مردم شده است. سیستم ایمنی همه به شدت نزول کرده و همین امر زمینه ابتلا به انواع بیماری‌ها را فراهم آورده است.
در مورد فوریت‌های پزشکی و نبود تجهیزات و دارو نیز به کرات سخن گفته شده است. کار به آن‌جا رسیده که انجام عمل‌های جراحی بدون استفاده از مواد بیهوشی و با امکانات اندک صورت می‌گیرد که خود فشار مضاعفی‌ست که بر مردم غزه تحمیل می‌شود.
دردهای بسیار زیادی از این دست در غزه وجود دارد و کمتر به آنها پرداخته شده است. بی تردید در صورت ادامه یافتن این وضعیت با یک تراژدی انسانی بزرگ مواجه خواهیم شد. یک نسل‌کشی عظیم!
واقعیت این است که بحران‌سازی و جنگ‌افروزی، ذاتیِ سیستم ضد انسانی و استثمارگرانه سرمایه‌داری‌ست. مادامی که جنگ سرمایه‌داران در هر کجای زمین در جریان باشد، هر روز سود بیشتری به جیب آنان خواهد ریخت. اما نسل‌کشی‌ای که امروز در غزه صورت می‌گیرد، بار دیگر روی کریه سرمایه‌داران را هرچه روشن‌تر به نمایش گذاشته است.
اما در این میان واکنش افکار عمومی در سرتاسر جهان نسبت به این اعمال شنیع و ضد انسانی صهیونیست‌های حاکم بر اسرائیل با حمایت امپریالیسم آمریکا و متحدینش نسبت به این جنایات هولناک، انرژی‌بخش و خوشحال‌کننده است. تظاهرات‌های متعدد و پرشور مردم علیه این جنایات در جای جای دنیا و اعلام برائت بخشی از یهودیان در سراسر جهان از رژیم صهیونیستی، نمونه‌هایی از این واکنش‌هاست.

با امید به نابودی نظام فاسد سرمایه‌داری، صهیونیسم و امپریالیسم حامی آنان در سراسر جهان!

آساره پویان -آذرماه ۱۴۰۲- دسامبر ۲۰۲۳

گفتگو با رفیق فریبرز سنجری پیرامون اظهارات و دروغ های ثابتی جنایتکار

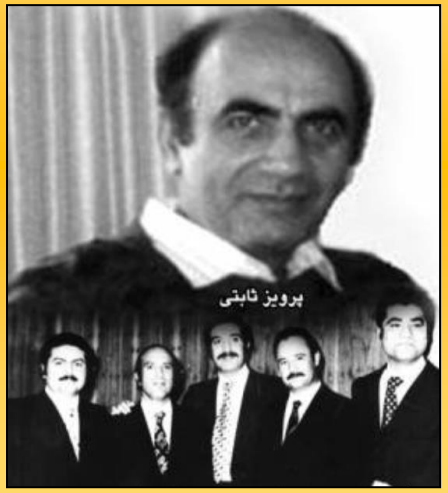

توضیح پیام فدایی: آنچه در زیر می آید متن گفتگو با رفیق فریبرز سنجری، زندانی سیاسی زمان شده و از مسئولین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران در رابطه با دروغهای پرویز ثابتی راجع به عملکرد ساواک، این سازمان ضد خلقی می باشد. این گفتگو در جلسه ای که در تاریخ ۲۶ آذر برابر با ۱۷ دسامبر ۲۰۲۳ در اتاق "بذرهای ماندگار" صورت گرفت و با پرسش و پاسخ با حاضرین ادامه یافت برگزار شد.

مجری برنامه:رفیق سنجری با درود به شما!

فریبرز سنجری: درود بر شما. امیدوارم که صدا داشته باشم.

مجری :بله صدای شما می آید. ممنون که دعوت اتاق را پذیرفتید که در این بحث همراه با ما و بقیه دوستان در این اتاق باشید. رفیق سنجری بگذارید اولین سوال را این جوری شروع کنیم که ثابتی ادعا کرده که در زندان های ساواک اصلا شکنجه وجود نداشته. حالا شاید میگه که شایدحالا گاها سیلی ای زده میشده. نظر شما با توجه به اینکه خودتان سالها در زندان ساواک بوده اید در این مورد چی هستش ؟

پاسخ: اجازه بدهید که قبل از هر صحبتی درود بفرستم به همه رفقا و دوستانی که در جلسه امشب حضور دارند و همچنین تشکر کنم از مسئولین اتاق بذر های ماندگار که ترتیب برگزاری این جلسه را دادند. در رابطه با پرسشی که شما مطرح کردید باید تاکید کنم که بر خلاف دروغ های ثابتی شکنجه اتفاقا جزء ذاتی عملکرد ساواک و به خصوص اداره سوم ساواک که چندین سال هم تحت مدیریت همین پرویز ثابتی بود، قرار داشت. البته این اولین بار هم نیست که ثابتی این ادعاهای نادرست را و این ادعاهای دروغین را مطرح می کند. او در کتابی که چند سال پیش تحت نام "در دامگه حادثه" به نامش منتشر شد هم مدعی شده بود که چون مثلا حقوق خوانده و می دانسته شکنجه غیر قانونیه و خودش هم مخالف شکنجه بوده، در نتیجه اساسا در آن اداره تحت مدیریت او شکنجه وجود نداشته. حد بی شرمی ثابتی را وقتی بیشتر میشه متوجه شد که مابدانیم که او در شرایطی این دروغ را می گوید که چند هزار زندانی زمان شاه که اکثراً هم شکنجه شده و آثار شکنجه هم هنوز روی بدن هاشان موجود است، زنده هستند و می توانند علیه این اراجیف شهادت بدهند. همانطور که تاکنون تعدادی از آنها در باره شکنجه هائی که بر آنها اعمال شده یا نوشته اند و یا گفته اند. برای نمونه مثلا رفقا اشرف دهقانی و فاطمه سعیدی (مادر شایگان- رفیق مادر) که در چندین نوشته بخشی از شکنجه های خودش را کاملا مستند در اختیار جنبش گذاشته. اما خوب ثابتی، یا این مقام امنیتی معروف ساواک، از آن تیپ هائی که فکر می کنه که دروغ هر چه بزرگتر باشد باور کردنش سهل تر است. خوب من **برای اثبات دروغ های ثابتی می توانم به شکنجه هائی که در اوین و قزل قلعه و کمیته بر خودم اعمال شده اشاره کنم. چون من از روز ۱۳ مرداد سال ۱۳۵۰ که در ارتباط با چریکهای فدائی خلق دستگیر شدم تا اوج گیری مبارزات مردم علیه شاه نه یک بار بلکه بارها مورد شکنجه قرار گرفتم. وقتی هم که بنا به اون سیاست کارتر- رئیس جمهور وقت آمریکا- نمایندگان صلیب سرخ جهانی از زندان های شاه دیدن کردند بالاخره در زندان قصر آنها ما ها را که یک تعدادی بودیم که اتفاقا ساواک نمی خواست ما را به صلیب سرخ نشان بدهد را دیدند و آثار شکنجه را هم روی بدن های تک تک مان ثبت کردند و اسم و مشخصاتمان را هم نوشتند. علت این هم که ساواک نمی خواست چون ما همه آثار شکنجه خیلی واضح روی بدنمان بود به همین خاطر ساواک چکار می کرد ما را در یک زندانی نگه میداشت تا می فهمید که مثلا در اوین هستیم تا می فهمید که صلیب سرخ قراره بیاید اوین هم ببیند ما را سوار اتوبوس می کردند می بردند کمیته بعد چند روز در کمیته بودیم یک دفعه دو باره سوار می کردند می بردند قصر بعد از اونجا می بردند دو باره اوین ما را چند رور که تعدادمان هم زیاد بود چند روز چرخاندند ولی مشکل ساواک این بود که بیشتر ما ها اسامی مان را بخش خارج از کشور سازمان چریکها و کنفدراسیون جهانی دانشجویان در اختیار صلیب سرخ گذاشته بودند در نتیجه دیگر قابل انکار نبود. برخی از ما ها اصلا دادگاه هامان علنی بود و عکس هامان را در روزنامه ها انداخته بودنددر نتیجه اون ها این پرونده ها را داشتند و اینها به ساواک فشار می آوردند و خواهان ملاقات می شدند تا بالاخره مجبور شد ساواک که ما را نشان آنها بدهد.**

اما حالا جدا از این چیزهائی که گفته شد چون من در ۱۹ فکر کنم فوریه همین امسال و در همین کلاب هاوس راجع به شکنجه هائی که بر خودم اعمال شده توضیح دادم و آنها را مستند کرده ام فکر نمی کنم که دیگه لازم باشه که من بیشتر به آنها بپردازم چون متن آن سخنرانی تحت عنوان "تجربه من از شکنجه های ساواک تحت رهبری پرویز ثابتی" در سایت سیاهکل، یعنی سایت خودمان (سازمان ما)، موجود است. اما بگذارید برای اینکه این دروغ های ثابتی را یک کم بیشتر روش روشنی ببخشیم به این دروغها یک مکالمه اسدالله اعلم را که

وزیر درباز شاه بود با خود محمدرضا شاه را برایتان بگویم. دیگه ثابتی و یا هر ساواکی و یا هر کسی که این روز ها خواهان بازگشت سلطنت به ایران است هم نمی تواند ادعا کند که اسدالله اعلم مثلا مخالف شاه بوده. اسدالله اعلم فردی بوده که وزیر دربار شاه بوده و همیشه خودش را هم غلام خانه زاد در مقابل شاه معرفی می کرده. در کتابی که اعلم چاپ کرده در جلد ششم خاطراتش اون جا یک مکالمه ای هست بین خودش و شاه که سئوال می کند که گزارش صلیب سرخ جهانی در دیدار رئیس آن با اعلیحضرت چه گونه بوده؟ که بعد شاه هم می گوید که البته برای ماست و منتشر نمی شود. ولی این گزارش از این قرار است که از ۳۰۰۰ نفر زندانی سیاسی، ۹۰۰ نفر آثار شکنجه دارند. دقت کنید بعد خودشاه دو باره می گوید و این با گزارش کمیسیون مخصوصی که خودم هم فرستادم، انطباق دارد. خوب یعنی پس کمیسیون خود شاه هم می گوید که ۹۰۰ نفر زندانی وجود دارند که آثار شکنجه بر بدنشان وجود دارد و حالا با توجه به این واقعیت که حتی خود کمیسیون مخصوص و نه صلیب سرخ جهانی هم این مساله را تائید کرده باز هم یک سر شکنجه گری به نام ثابتی مدعی است که اصلا در ساواک شکنجه وجود نداشته است!! این ثابتی واقعا آنقدر وقیحه که فردا می تواند ادعا کندکه شاه از ساواک و اون اداره ای که تحت مسئولیت من بود که اطلاعی نداشت. در نتیجه نمی تواند این حرفها را زده باشه. پس خود شاه هم داره اشتباه می کنه که (اینو) میگه. این هم (نمایانگر) حد وقاحت ثابتی است.

اما حالا بگذارید که یک مورد دیگه هم بهش اشاره کنم که باز هم خود حرف شاه است. شاه در یک مصاحبه ای که در روزنامه کیهان ببینید روزنامه ای که زیر نظر ساواک است به تاریخ ۲۵آذر ۱۳۵۵ چاپ میشه وجود شکنجه را انکار نمی کنه حتی تائید می کنه و اونجا در پاسخ به خبرنگاری که می پرسد آیا قبول دارید که ممکن است نمونه هائی از شکنجه وجود داشته باشد؟ شاه میگه: چنین کاری نمی شود، مدت هاست که نمی شود. و وقتیکه خبرنگار پرسید: مطمئنید؟ شاه پاسخ داد: بله من مطمئن هستم . یعنی خود شاه هم در آن زمان باتوجه به اوضاع سیاسی که به وجود آمده بود قادر نبود واقعیت شکنجه در ساواک را انکار کند. چون شکنجه واقعا جزء ذاتی ساواک بود و دستگاه مخوف ساواک اصولا بدون شکنجه قادر به ایجاد رعب و وحشت در جامعه در جهت سرکوب مبارزات کارگران و سرکوب مبارزات توده ها و حفظ سیستم جابرانه سرمایه داری موجود نبود. به همین دلیل هم هست که ما همواره تاکید کرده ایم که وجود زندان و شکنجه و اعدام و قتل از وجود ساواک

من به چشم خودم در زندان های شاه دیده ام که کسانی را که فقط کتاب خوانده بودند. حتی من با کسانی مواجه شدم که جرمشان داشتن کتابهائی بود که خود ساواک اجازه چاپ و پخش آنها را داده بود. باید تاکید کنم که وقتی ماموران ساواک برای دستگیری کسی به خانه اش می ریختند احتمالا همین کاری که الان ماموران وزارت اطلاعات می کنند. خوب حالا به خاطر پیشرفت هائی که جامعه داشته بیشتر دنبال کامپیوتر و هارد دیسک و نمی دانم موبایل و اینها هستند. اون موقع هر خانه ای که می ریختند یکی از کارهاشان زیر و رو کردن کتابهائی بود که اون فرد داشت. بعد هم چند تا کتاب را برمی داشتند و ضمیمه پرونده می کردند که مثلا نشان بدهند فرد مورد نظر کتاب ممنوعه داشته و آن را خوانده و این خودش جرم ه است.

جدائی ناپذیره و سلطنت پهلوی هم با وجود ساواک به عنوان یک نهاد سرکوبگر امنیتی تنیده شده است. ثابتی در حالی این شکنجه ها را در ساواک انکار می کندو مدعی می شود که فقط با ۷یا ۸ نفر از زندانیان صحبت کرده که آن هم به خاطر این بوده که مثلا تشویق شون بکنه که بیایند اطلاعاتشون را بدهند و مصاحبه کنند و از گذشته شون ابراز ندامت کنند. این را هم بگویم که اگر چه واقعا مبارزین چریک در سال های ۵۰ در ساواک و شهربانی شدیداً مورد شکنجه قرار می گرفتند ولی شکنجه در ساواک صرفا به این سالها هم خلاصه نمی شود. **در اون کلاب هاوس قبلی در ۱۹ فوریه،حتما رفقا یادشونه که رفیقی به نام مظفر آمد و از دستگیریش در کردستان صحبت کرد که قبل از شروع مبارزه مسلحانه بود . به عنوان یک کودک کار او را در مهاباد دستگیر کرده بودند و نه تنها در مهابادو ارومیه بلکه بعد هم فرستاده بودنش قزل قلعه و وحشیانه شکنجه اش کرده بودند. در حالیکه نه واقعا کار مسلحانه کرده بودو نه اسلحه داشت. هیچ کاری نکرده بود فقط اینها بهش مشکوک بودند. آن وقت آنقدر او را اذیت کرده بودند که خودش توضیح داد. یا یک مورد دیگه بگذارید از کار های ثابتی بگم. اگر کسی به دفاعیات رفیق بیژن جزنی را در اون بیدادگاه های شاه بخواند که تاریخش هم مال زمستان سال ٤٧ می باشد، تاکید کنم که یعنی اون موقعی بوده که هنوز مبارزه مسلحانه در ایران شروع نشده بود. ولی جزنی در دفاعیات خودش در آن دادگاه هم از شکنجه هائی که بر او روا شده اسم می برد و هم نام تعدادی از کسانی که او را شکنجه کرده اند را نام می برد که یکی از اون هائی که نام می برد اتفاقا پرویز ثابتی است. که این هم دو باره نمونه روشنی است از دروغهای این مقام امنیتی شاه.**

امیدوارم که این توضیحات کافی بوده باشد برای اون پرسش ولی به هر حال در پاسخ به پرسش شما من باید تاکید کنم که به عنوان یکی از شاهدان زنده شکنجه در ساواک پرویز ثابتی دروغ می گوید. جنایات این عنصر وقیح در حق نیروهای آزادیخواه و توده های مبارز و کمونیستها تا به آن حد ه است که مجبور است به قول آن مثل معروف روی آنها خاک بپاشد. به هر حال در پاسخ به اون پرسش من این توضیحات را لازم دانستم.

پرسش: مرسی رفیق. سوالات زیادی مطرح شده که سعی می کنیم تا حد ممکن به همه اون سوالات بپردازیم بتوانیم به همه در حد ممکن پاسخ بدهیم. اجازه بدهید سوال بعدی را که بی ارتباط با سوال اول نیست این هست که ثابتی در برنامه اخیرش مدعی شده که اساسا در زمان سلطه ساواک هیچ کسی به خاطر داشتن کتاب یا خواندن کتاب دستگیر و زندانی نمی شده آیا این ادعا با واقعیت هائی که بود اصلا انطباق داره؟

پاسخ: این هم یکی دیگر از دروغ های ثابتی است. من به چشم خودم در زندان های شاه دیده ام که کسانی را که فقط کتاب خوانده بودند. حتی من با کسانی مواجه شدم که جرمشان داشتن کتابهائی بود که خود ساواک اجازه چاپ و پخش آنها را داده بود. باید تاکید کنم که وقتی ماموران ساواک برای دستگیری کسی به خانه اش می ریختند احتمالا همین کاری که الان ماموران وزارت اطلاعات می کنند. خوب حالا به خاطر پیشرفت هائی که جامعه داشته بیشتر دنبال کامپیوتر و هارد دیسک و نمی دانم موبایل و اینها هستند. اون موقع هر خانه ای که می ریختند یکی از کارهاشان زیر و رو کردن کتابهائی بود که اون فرد داشت. بعد هم چند تا کتاب را برمی داشتند و ضمیمه پرونده می کردند که مثلا نشان بدهند فرد مورد نظر کتاب ممنوعه داشته و آن را خوانده و این خودش جرم است. در حالیکه در بیشتر موارد کتابهای فرد دستگیر شده کتابهائی بودند که قانونا چاپ شده بودند. در زندان یکی از مواردی که واقعا باعث خنده و تفریح زندانیان میشد بی سوادی ماموران ساواک و اعلام عادی ترین کتابها به عنوان "کتاب ضاله" و مدرک جرم بود. برای نمونه مثلا همان دفاعیات رفیق جزنی که قبلا به آن اشاره کردم او نام تعدادی از کتابهائی که به عنوان کتاب ضاله در پرونده اش قید شده را مطرح می کند. یکی از این کتابها مثلا "بیگانه" اثر آلبر کامو است. که ماموران شاه با تاکید بر نام این کتاب تازه در تلاش بودند تا دارنده کتاب را به ارتباط با بیگانه متهم کنند! ببینید چقدر خنده دار بود واقعا. آلبر کامو یک کتابی نوشته به اسم بیگانه یک مامور احمق ساواک فکر می کند با استناد به این می تواند نشان

دهد که فردی که این کتاب را داشته که آزاد هم چاپ شده قانونی هم چاپ شده خودش وابسته به بیگانه است. یا یک کتابی بود در باره ژئوپولتیک گرسنگی که نام نویسنده اش هم بود خوزه دو کاسترو . بعد این ماموران نادان شاه فکر می کردند چون اسم این نویسنده کاسترو است حتما اون یک نسبتی دارد با فیدل کاسترو رهبر کوبا!! و بعد که این کتابها را که هر دو واقعا با اجازه دولت شاه چاپ شده بود را به عنوان کتاب های ضاله جمع کرده بودند و تازه در پرونده رفقای اون موقع هم قید شده بود که اینها دارای کتابهای ضاله بودند و اسم این کتاب ها را اورده بودند .

به هر حال یک نکته ای را هم باید بهش تاکید کنم که این ثابتی در این فیلمی که از خودش پخش کرده و ما در باره اش داریم صحبت می کنیم در توجیه فعالیت های سرکوبگرانه خودش و ساواک تحت مسئولیت اش مخالفین رژیم شاه را صرفا سازمانهای مسلح معرفی میکند تا مثلا بگوید آنها مسلح بودند آنها چریک بودند و ما هم باید باآنها این جوری مثلا مبارزه می کردیم. در حالیکه خیلی از زندانیان هیچ رابطه ای با سازمانهای معتقد به مبارزه مسلحانه نداشتند. برای نمونه در سال ۵۱ دهها دانشجو را به دلیل تظاهرات علیه سفر نیکسون، رئیس جمهور آمریکا به ایران که نقش برجسته‌ای هم در کودتای ۲۸ مرداد شاه علیه دولت مصدق داشت و یا در ۱۶ آذر که سه دانشجو شهید شدندهم باز یکی از مسائل سفر همین نیکسون بود. این دانشجویان را به خاطر این تظاهرات بر علیه نیکسون دستگیر کردند در حالیکه این دانشجوها هیچ رابطه مستقیمی با سازمانهای مسلح نداشتند. ولی خوب مخالف سیاستهای رژیم شاه بودند و به همین خاطر هم علیه مهمان شاه تظاهرات کرده بودند. ولی اینها را باز به اسم اینکه حتما رابطه ای دارند با نیرو های مسلح کلی شکنجه کردند و به تعدادی هم زندان های تقریبا طولانی دادند. از سوی دیگر ما باید توجه داشته باشیم که این مبارزه مسلحانه ای که این قدر روش تاکید می شود در سال ٤٩ توسط چریکهای فدائی خلق شروع شد در حالیکه ساواک قبل از آنهم زندانهایش پر بود از نیرو های آزادیخواه مخالف رژیم شاه که اصلا فعالیت مسلحانه ای وجود نداشت که آنها بخواهند انجام داده باشند. برای نمونه می گویم رفیق حسن نیک داودی. این رفیق از رفقائی بود که با گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده ارتباط داشت ولی در جریان دستگیری اون محافلی که بعدا به گروه فلسطین معروف شدند وی را نیز گرفته بودند.او رابطه خودش را با اون گروه نگفت و خیلی هم شکنجه شد و وقتی که منتقلش کردند به زندان قصر در مقابل همه زندانیانی که در زندان قصر بودند یک دفعه به زمین افتاد و به شهادت رسید. در حالیکه اینها اون شکنجه هائیکه در قزل قلعه داده بودند دیده بودند که حالش بده باید می بردنش بیمارستان ولی برای اینکه از روی دوش خودشان بردارند آوردند زندان قصر که در آنجا به شهادت رسید. اصلا هم نه در پرونده اش اسلحه ای بود و نه اقدام مسلحانه ای کرده بود تنها کارش این بود که مطالعه

کرده بود و یا صحبت کرده بود با افراد دیگه.به هر حال این صحبت های ثابتی در این زمینه هم باد تاکید کنم که همه دروغ محض است.

پرسش: یکی دیگر از ادعاهائی که ثابتی می کند این هستش که می گوید ساواک به خانواده های زندانیان سیاسی کاری نداشتنه است اون موقع با خود زندانیان سیاسی کار داشتندبا خانواده هاشون کاری نداشتند. آیا این ادعا به نظر شما درسته؟

پاسخ: اتفاقا **یکی از وحشیگری های ساواک اذیت و آزار خانواده زندانیان سیاسی بود. نه فقط هم خانواده چریکها یا مجاهدین تمام زندانیان سیاسی از هر گروهی که بودند. مثلا برای نمونه حالا من یک نمونه برایتان میگم وقتی رفیق عباس مفتاحی از بنیانگذاران سازمان چریکها(ی فدائی خلق) را دستگیر کردند و زیر شدید ترین شکنجه ها در اوین قرار داشت برخی از اعضای خانواده اش را گرفتند چون اطلاعات نمی داد واقعا . یعنی عباس ۱۵ روز بطور مدام در روی تخت اتاق شکنجه بود و بطور مدام هم شکنجه می شد. ولی نه تنها اطلاعات نمی داد حتی آخ هم نمی گفت. من چون این را قبلا هم گفتم دیگر تکرار نمی کنم. اینها متوسل شدند به اینکه خانواده اش را اعضائیش را بیاورند و جلویش اذیت کنند تا او به خاطر عشق و علاقه اش به اعضای خانواده اش مجبور بشود صحبت کند و اطلاعات بدهد. این یک نمونه. یا دستگیری آقای احمدزاده طاهر احمدزاده پدر رفقا مسعود و مجید احمدزاده و بعد هم یک محکومیت ده ساله به او دادند در حالیکه واقعا یک نوع انتقام گیری از این پدر مبارز بود. یا نمونه دیگرش دستگیری خواهر و مادر رفیق اشرف دهقانی بود پس از فرار او در فروردین سال ۱۳۵۲ از زندان قصر ؛ که مدتها این دو تا را مورد اذیت و آزار قرار دادند در حالیکه هیچ ارتباطی هم بافرار رفیق اشرف نداشتند. تازه آنها روح انگیز خواهر رفیقمان را در شرایطی دستگیر کردند که یک فرزند شیر خواره داشت که بچه رااز او جدا کردند و دادن به اقوامش و خودش و مادرش را به زندان بردند. یا دو باره دستگیری آبا مادر رفقا دهقانی ها بود در سال ٥٤ بود که مدتها او را در سلول کمیته نگهداشتند و هیچ دلیلی هم این دستگیری نداشت چون هیچ کاری آبا نکرده بود و اساسا هم مادر دهقانی هیچ رابطه ای با دخترش که فراری بود نداشت.** ولی خوب ساواک مدتها او را واقعا اذیت کرد. در میان خانواده های اون موقع مجاهدین هم از این نمونه ها زیاده. یک نمونه دیگه هم حالا که من بیشتر می دانم را می گویم و تکرار م کنم نمونه اش مادر سنجری، مادر خود من بود. که چندین بار گرفتندش و احضارش کردند و بازجوئی اش می کردند به خاطر اینکه دو تا از پسرهاش فراری بودند. این هم بطور واقع ارتباطی با آنها نداشت چون اگر ارتباط داشت خوب تعقیبش می کردند تا به آنها می رسیدند. اساسا وظیفه یک بخش تعقیب و مراقبت ساواک این بود که خانواده های کسانی که فراری دارند را تحت تعقیب و مراقبت قراردهند و یک خطی شاید بدستشان می رسید. در نتیجه اینکه اینها را احضار می کردند بازجوئی می کردند توهین می کردند و اینها را به قول معروف نیروی حرفه ای مبارز به قول معروف نبودند که بخواهند تحمل آن شرایط و اون وحشیگری ها را داشته باشند ولی با همه اینها، اینها(ساواک) این کار را می کردند و اینها را خیلی بیشتر از حد معمول رنج می دادند و یک بار هم یادمه که بیشتر مادر های فدائی و مجاهد را که در یک مراسم ختمی شرکت کرده بودند همه را گرفتند بردند کمیته. یعنی کمیته چند روزی پر از مادران بود. یک نمونه دیگر مادر رضائی مادر مجاهدین رضا رضائی و احمد رضائی

و مهدی رضائی، که نه تنها دستگیرش کرده بودند شکنجه اش هم کرده بودند. حالا ثابتی این واقعیات را همه را هم می داند ولی برای تبرئه خودش مدعیه که مسئولین دیگر ساواک پیشنهاد دستگیری خانواده های مخالفین شاه را دادند ولی من مخالفت کردم. واقعا این ساواکی بی همه چیز طوری برای خودش پرونده می سازد که از قبل می دانه که اگر کارش به دادگاه کشید اونجا بگویدکه اگر هم بوده من نقشی نداشتم و مخالفت کردم . در حالی که واقعا اذیت و آزار خانواده ها یکی از سیاستهای همیشگی ساواک بود.

آنها به بهانه های مختلف می ریختند به (خانه) خانواده هائی که فراری داشتند و زندانی داشتند نمونه اش خانواده خود ما و می گشتند و اذیت می کردند اهالی خانه را اذیت می کردند و بعد هم می رفتند. پس این حرف ثابتی هم باز یکی دیگر از دروغ های اوست.

پرسش: رفیق سنجری در ادامه همین به اصطلاح ....دروغهای ثابتی؛ مدعی میشه که در ساواک میگه من کار اداری می کردم نه کار عملی در حالیکه در جریان ترور تیمور بختیار اعتراف می کنه که همه کارها زیر نظر خودش بوده شما در این مورد چی فکر می کنید؟

پاسخ: بله این مستند را که من- چیزی که به اسم مستند بیرون داده- دیدم یک چنین ادعائی کرده، ولی خوب از مقام امنیتی شما مطمئن باشید جز دروغ هیچ چیز نخواهید شنید. منظورش هم از کار اداری یا به قول خودش ستادی، اینه که بگوید من در بازجوئی و شکنجه نقشی نداشته ام. در حالیکه در اون سالها مسئول اداره سوم ساواک بود و در تقسیم بندی داخلی ساواک اداره سوم مسئول امنیت داخلی بود. یعنی باید کارش مقابله با اعتراضات مردمی و گروههای سیاسی بود اساسا. در نتیجه همه بگیر و ببند و بکش ساواک از سوی همین اداره تحت ریاست او انجام می شد. شکنجه گاه اوین و کمیته مشترک زیر نظر همین اداره قرار داشت. شما اگر به برخی از نامه های ساواک که از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در این سالها منتشر شده نگاه کنید در بیشتر آنها امضای پرویز ثابتی را درزیر آن نامه ها می توانید ببینید. تمام این نامه ها و گزارشات هم در رابطه با زندانیان سیاسی و شکنجه و ترور آنها ست. ثابتی از یک طرف از ترس اینکه کارش به دادگاه بکشد دروغ می گوید اما از طرف دیگرهم اون روحیه قدرت طلبی اش باعث شده که نقش اول فیلم را به خودش اختصاص بدهد. در نتیجه وقتی حرفهایش را می شنوی می بینی که او خودش را عملا همه کاره ساواک نشان می دهد بعد هم ادعا می کند که هیچ نقشی در شکنجه نداشته این دو تا البته باهم در تباین هستند. چون شکنجه ذاتی ساواک بوده و این هم همه کاره ساواک

واقعیت اینه که جمهوری اسلامی ساواک را از رژیم شاه تقریبا دست نخوره تحویل گرفت و این امر از دید مردم آگاه ایران در آن زمان هم پنهان نماند. درسته که در دوران نخست وزیری بختیار و اون زمانی که مبارزات مردم داشت اوج هر چه بیشتری می گرفت اعلام شدکه ساواک منحل شده، اما این دروغی بود برای فریب مردم و ریختن آبی بر اون آتش خشم و نفرت مردم از سازمان امنیت و شکنجه‌گران شاه، وگرنه نیروی سرکوب شاه تحت نظر تیمسار حسین فردوست که اصلا همکلاسی بود با شاه و خیلی نزدیک به شاه بود کاملا به رژیم جدید منتقل شد. این را هم من نمی گویم بلکه در کتابهای مختلف مربوط به تحولات سال ۱۳۵۷ و از جمله در کتاب خاطرات همین حسین فردوست این حرفها مستند شده.

میگه بودم پس در شکنجه هم نقش داشته. خوب وقتی کسی همه کاره یک نهادیه و اون نهاد هم کارش شکنجه و اعدام و ترور مخالفینه بطور طبیعی مسئولیت مستقیم در این جنایات داره. ولی وقتی داستان ترور تیمور بختیار، یعنی اولین رئیس ساواک را که یک اختلافاتی با شاه پیدا کرده بود و به خارج از ایران رفته بود و اون موقع بعد از اینکه چند کشور زا گشت آمده بود به عراق اون موقع که این را تعریف می کند بعد هم ساواک یک عده ای را جمع کرد دورش و بختیار را ترور کرد. این ترور را که تعریف می کند، انکار نمی کند که همه کاره این پروژه بوده و عملا مسئولیت ترور تیمور بختیار بر دوشش داره. خوب خودخواهی ها و این خود بزرگ بینی ها یک چنین چیزی را باعث شده در حالیکه خود همین ترور جرم است. وقتی تو مسئول ترور یک نفر هستی اگر واقعا چیزی باشه باید بخواهند ات و به تو بگویند بفرما این هم پاسخ.

چون در چهارچوب همین قوانین موجود در نظام سرمایه داری هم این ترور یک کار غیرقانونی است پس این ساواکی به اصطلاح حقوق خوانده ما مسئولیت یک کار غیرقانونی و قتل عمدی را بر دوش داره که در چهاچوب همین قوانین قابل تعقیب می باشد. جالب است کسی که دیگران را به ترور متهم می کند و سرکوب آنها را کاری قانونی جلوه می دهد خودش اعتراف می کند که مسئول ترور اولین رئیس ساواک بوده. و روشنه که در همه جنایات ساواک او سهم داشته و نه فقط در یکیش.

پرسش: رفیق سنجری در طول این مصاحبه وقتی خبرنگار به اصطلاح خبرنگار کسی که خودش رو خبرنگار می داند در این زمینه به ثابتی می گوید خوب اصلا شما برای چی به ساواک نیاز داشتید ثابتی برای تبرئه در واقع همه جنایات ساواک میگه که همه کشورها سازمان های امنیتی دارند. کدام کشور هست که سازمان امنیتی نداشته باشد. در واقع می خواهد بگوید که همه چیز طبیعی بوده و همه کشورها داشتند. آیا ساواک مثل هر سازمان امنیتی دیگه بوده؟

پاسخ: ببینید این استدلال که همه کشورها نهادهای امنیتی دارند پس ساواک هم وجودش لازم و ضروریه یک نوعی سفسطه است که ثابتی و طرفداران سلطنت برای لاپوشانی جنایات ساواک به آن متوسل می شوند. اتفاقا در یکی از همین مصاحبه های شاه هم یک چنین موردی وجود داره که خود شاه هم به اون خبرنگار می کوید همه کشور ها نهاد های امنیتی دارند. پاسخ اش اینه که این درسته که در هر جامعه طبقاتی، طبقه حاکم برای حفظ حاکمیت و نظم دلخواه خودش به نهاد امنیتی احتیاج داره. اما در اینجا بحث بر سر حاکمیت استبداد و دیکتاتوری در زمان شاه است که به هیچ قانونی هم پایبند نبود، امری که همین الان هم در رژیم جمهوری اسلامی هم همینطوره است. در حالی که در کشورهای غربی خوب به دلیل سالها مبارزات توده ها علیه استبداد، قانون بر جامعه حاکم است حالا با همه نقص هائی که این قانون می توانه به ضرر ستمدیدگان داشته باشه. خوب طبق قانون هم هیچ نهاد امنیتی حق بازداشت خودسرانه و غیر قانونی کسی را ندارد و تازه پس از بازداشت هم باز قوانین مشخصی وجود داره که از اون شخص بازداشت شده حمایت می کنه. و به طور مشخص هر گونه شکنجه فرد بازداشت شده طبق قانون ممنوع است. در حالی که دیکتاتوری حاکم در دوره شاه به ساواک به مثابه یک نهاد امنیتی امکان داده بود که اولاً هر وقت می خواست افراد را حتی بدون ارائه دلیل بازداشت کنه و زندانی بکند و بعد با شکنجه های وحشیانه هر بلائی که می خواهد بر سر اون زندانی ها بیاورد.

خوب این ثابتی ای که مدعیه که مثلا حقوق خوانده نمی داند که بحث بر سر نفس وجود سازمان های امنیتی نیست بلکه بحث بر سر عملکرد وحشیانه ساواک علیه زندانیان سیاسی ه هست. بحث بر سر سازمان امنیت تحت دیکتاتوری رژیم شاهه که از سال ٥٤ زندانیانی را که حکمشان تمام شده بود را از زندان آزاد نمی کرد. خود ثابتی هم این را تائید می کنه. سازمان امنیتی که ۹ زندانی ای که سالها از محکومیت شان می گذشت را برد روی تپه های اوین تیرباران کرد. خوب امروز مشخص شده که این زندانیان همه شون از روبرو هدف گلوله قرار گرفتن و تیر خلاص هم به سر آنها شلیک شده بود. در حالی که همین ساواک تحت ریاست ثابتی ادعا کرده بود که آنها به هنگام فرار، که اصلاً امکانش وجود نداشت، کشته شده اند. بحث بر سر اینه که وجود ساواک با شکنجه توأم بود. در دهه پنجاه شکنجه های قرون وسطائی بر زندانیان سیاسی

اعمال می شد. یک مورد از این نوع شکنجه ها را رفیق مسعود احمدزاده با شجاعت تمام در دادگاهی که خبرنگار خارجی در آن حضور داشت گفت و توضیح داد. اون هم مساله سوزاندن پشتش و شکمش بود. و در روزنامه ساندی تایمز هم در همان زمان منتشر شد. خوب من خودم شاهد بودم و بدن او را دیده ام. که چطوری پشت او را سوزانده بودندش و یا از دهان خودش شنیده ام که وقتی شکمش را می سوزاندند او با چشم خودش می دیده که قطره های روغن را که از شکمس داره می ریزه روی زمین. حالا این ثابتی آمده می گوید که ما شکنجه نداشتیم.این سوزاندن را هم چیزی نیست که بگویند یک نفر که طرفدار این رفقا بوده داره می گوید، این را خبرنکار روزنامه ساندی تایمز هم بوده در دادگاه و از قول خبرنگاری را که در دادگاه بوده این نشریه آنرا گفته که (رفیق مسعود) پشت و سینه اش را به خبرنگاران نشان داد و همه آثار اون شکنجه ها را دیدند. یا مثلا من الان چند تا اسم که در خاطرم هست فقط می گویم این رفقا مثلا بهروز دهقانی، سیروس سپهری، شاهرخ هدایتی، ابراهیم پور رضا خلیق، اسداله بشر دوست، شیرین فضیلت کلام، فاطمه امینی، محمد معصوم خانی، منصور فرشیدی، محمود نمازی، بهمن روحی آهنگرانی، حسن سعادتی، محمد رضا هدایتی، حسن فرجودی خوب اینها چطوری کشته شدند در ساواک . اگر شکنجه نبوده و اگر مامورین ساواک چکار می کردند اینها را اذیت و آزار نمی کردند پس اینها چطوری کشته شدند؟ **از اسنادی هم که در دوره جمهوری اسلامی چاپ شده حتی گزارشات پزشک قانونی وجود داره در مورد برخی از این افراد. این ثابتی و مریدانش براستی مردم را ساده فرض کرده‌اند که با توسل به این سفسطه ها که هر کشوری نهاد امنیتی لازم داره و یا در هر کشوری این نهاد ها وجود داره جنایات ساواک و شکنجه های آن را که در قوانین بین المللی هم ممنوع اعلام شده است را توجیه و لاپوشانی می کنند. در زندان های تحت ریاست ثابتی حتی به مردان هم تجاوز می شد. نمونه اش رفیق گرانقدر ما عباس مفتاحی،که یکی از بینان‌گذاران چریکهای فدائی خلق بود و خودش در اتاق شماره ۵ اوین در سال ۱۳۵۰ این را برای همه بچه های فدائی تعریف کرد که از طرف رئیس زندان اوین حسینی که نام اصلی اش محمد علی شعبانی بود مورد تجاوز قرار گرفته بود. ثابتی که دقیقا در شکجه های عباس نظارت داشت برای کتمان همین فجایع دروغ سرهم می کند.** روشنه، وقتی سازمانی قصد حفاظت از یک دیکتاتوری لجام گسیخته یعنی دیکتاتوری رژیم شاه را داشته باشد عملا عملکردی خواهدداشت که با هیچ قانونی انطباق ندارد. چون خود آن دیکتاتوری هم اصلا با هیچ قانونی جور در نمی آید و به هیچ قانونی پایبند نیست به همین دلیل هم این فعال مایشائی ساواک را اصلا نمیشه با نهاد های امنیتی در کشورهایی که قانون بر آنها حاکمه توجیه کرد. این کار، کاری است فریبکارانه که امثال ثابتی می کنند و خود شاه هم این کار را کرد که می خواهند با این سفسطه مثلا نشان بدهند که دستگاه امنیتی شون ضروریه و در ضرورتش نباید شک کرد. اما حالا واقعا یک لحظه باید فکرد کنه که این توجیه و این سفسطه بافی ثابتی خوب حالابیائید ببینیم که طرفداران خامنه ای جنایتکار بیاند مدعی بشوند که چون همه کشور ها نهاد های امنیتی دارند پس وجود وزارت اطلاعات جنایتکار رژیم و به قول خودشون سربازان گمنام امام زمان شان هم ضروریه به این سفسطه‌گران باید گفت به راستی بر اساس کدام قانون وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی هزاران زندانی سیاسی را در قتل عام سال ۱۳۶۷ به قتل رساند. یک چنین جنایاتی تنها از ساواک و فرزند خلفش یعنی وزارت اطلاعات در کشورهای تحت سلطه ای نظیر ایران ساخته است. و به همین دلیل هم برای رسیدن به آزادی باید چنین نهادهائی را آماج حملات انقلاب قرار داد و از ریشه نابود کرد.

پرسش: درسته رفیق در واقع هدف ثابتی این هستش که حافظه تاریخی جامعه را در رابطه با جنایاتی که کردند پاک کنه و به همین دلیل هم این روشنگری ها چقدر لازم هستش .رفیق سنجری

ثابتی در برنامه ای که از طرف تلویزیون من و تو پخش شد در حالیکه می گوید رساله خمینی توسط ساواک در دو نوبت و هر بار با تیراژ ۵۰۰۰ عدد چاپ و توسط انتشارات امیر کبیر پخش شد اما در پاسخ به کسانی که می گویند ساواک با آخوندها مماشات کرد و اون ها را تقویت کرد می گوید که اتفاقا ساواک تعدادی از آخوند ها را بازداشت و یا تبعید کرده بود و نام تعدادی از آنها را هم که به اصطلاح در زندان بودند را می آورد. واقعیت در این مورد چه هست رفیق سنجری؟

پاسخ: ببینید در مورد اینکه آخوند ها مورد حمایت و پشتیبانی رژیم شاه بودند دنیائی شاهد و سند وجود داره. برای شناخت ابعاد این حمایت تنها کافیه که توجه کنیم که زمانی که محمدرضا شاه در سال ۱۳۲۰ توسط انگلستان به جای پدرش بر تخت سلطنت نشست تنها ۲۰۰ مسجد در ایران موجود بود اما زمانی که با انقلاب مردم حمایت امپریالیستها را از دست داد و مجبور به ترک کشور شد چیزی حدود ۵۵ هزار مسجد در ایران وجود داشت . این آماریه که داریوش همایون یعنی کسی که خودش طرفدار شاه بود و در یک دوره وزیر اطلاعات رژیم شاه بود، داده. یعنی مخالفین رژیم شاه چنین آماری را ندادند خودشون دادند. در ضمن این مساجد از سوی قدرت دولتی یعنی رژیم شاه به اشکال مختلف حمایت می شدند. بنابراین وقتی گفته می شه که ساواک رساله خمینی را چاپ و بعد هم توسط انتشارات امیر کبیر پخش کرده جای تعجبی نداره این جز وظایف به قول معروف روتین این نهاد بوده. مگر شاه در جریان آنچه که به آن می گفتند انقلاب سفید سپاه دین تشکیل نداده بود و سپاه دین درست نکرده بود . مگر شاه با همین درست کردن سپاه دین تعداد طلبه ها را بطور خیلی زیادی فزونی نبخشیده بود؟ مگر قران آریامهری چاپ نمی کرد؟ مگر برای حج به مکه نمی رفت؟ و خرافات مذهبی را تبلیغ نمی کرد؟ که داشتم از اسب می افتادم ابوالفضل دستش را دراز کرد و من را گرفت مگر از این مزخرفات نمی گفت. همه اینها نشان می داد که دستگاه سلطنت با دین اسلام و روحانیت تنیده است. فراموش نباید کرد که همین کاشانی یعنی یکی از آیت الله های نزدیک به دستگاه شاه کسی بود که برای قدرت گیری دوباره شاه علیه دکتر مصدق در کودتای ۲۸ مرداد نقش فعالی داشت.

در واقعیت از نظر سیستم تبلیغاتی سلطنت تقویت مذهب و پشتیبانی از آن، هم برای فریب مردم وهم برای تسهیل استثمار کارگران و ستمدیدگان امری ضروریه و این هم جزو وظایف همیشگی هر مذهبی است و به خصوص در این کشور هم برای مقابله با کمونیسم هم به آن احتیاج بود. اما اینکه تعدادی از آخوند ها هم در زندان بودند یک واقعیت انکار ناپذیره و این امر هم هیچ تناقضی با سیاست رسمی شاه نداشت. چون در حالیکه شاه اسلام و آخوند را تقویت می کرد اما این باعث نمی شد که در میان این قشر، مخالفینی هم پیدا بکند و با زیاد شدن تعداد طلبه ها و مساجد و آخوند ها برخی ها هم با یک تفسیر خودشان از اسلام در تلاش بودند تا با اون لفافه ای درست کنند برای مبارزه با شاه که خوب ساواک یکی از وظایف اش این بود که همین ها را بگیرد و بندازد زندان و جلوی فعالیتشان را سد کند.

وقتیکه انقلاب سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ اوج گرفت، سیاست امپریالیستها به خصوص امپریالیسم آمریکا تغییر کرد و قرار شد دار و دسته خمینی برای جانشینی شاه و سلطنت حمایت بشوند اون موقع کار همین ساواک تقویت این دارو دسته و تماس گرفتن با آنها بود. به همین دلیل هم برخی از مسئولین ساواک مثل مقدم و پاکروان زیر نظر تیمسار فردوست یعنی کسی که در واقع مرد شماره دو رژیم شاه بود به تقویت این دار و دسته برخاستند و راه قدرت گری آنها را هموار کردند تا پس از سرنگونی رژیم شاه اینها به سرکوب انقلاب بپردازند و از قدرت گیری نیروهای انقلابی و مردمی جلوگیری کنند و با

کشتار مردم سیستم سرمایه داری را در ایران را حفظ بکنند. همان کاری که جمهوری اسلامی در ٤٥ سال گذشته کرده و تا وقتی هم که در قدرت باشد باز خواهد کرد.

پرسش:می دانیم که چند سال پیش یک کتابی به عنوان گفتگو با ثابتی از طرف عرفان قانعی فرد منتشر شد که رابطه این فرد با وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی خودش غیر قابل انکاره. گفتگو با ثابتی این دفعه هم توسط فردی به نام علی حمید از تلویزیون من و تو تهیه شده که علی حمید هم روابط غیرقابل انکاری با وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی داره که مستندسازی هائی برای وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی درست کرده گویا برای نمونه مستند قاسم سلیمانی را هم ساخته بوده این فرد در هر صورت حالا می بینیم که این دفعه هم در واقع علی حمید این نقش رابر عهده گرفته که به اصطلاح مستند سازی کنداز ثابتی. این در آمیختگی و تمام آمیختگی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی با ثابتی و ساواک را چگونه میشه توضیح داد؟

پاسخ: ببینید در آمیختگی این دو تا نه تعجب انگیزه و نه افشاء شدن آن یک امر تازه ایه. واقعیت اینه که جمهوری اسلامی ساواک را از رژیم شاه تقریبا دست نخوره تحویل گرفت و این امر از دید مردم آگاه ایران در آن زمان هم پنهان نماند. درسته که در دوران نخست وزیری بختیار و اون زمانی که مبارزات مردم داشت اوج هر چه بیشتری می گرفت اعلام شدکه ساواک منحل شده، اما این دروغی بود برای فریب مردم و ریختن آبی بر اون آتش خشم و نفرت مردم از سازمان امنیت و شکنجه‌گران شاه، وگرنه نیروی سرکوب شاه تحت نظر تیمسار حسین فردوست که اصلا همکلاسی بود با شاه و خیلی نزدیک به شاه بود کاملا به رژیم جدید منتقل شد. این را هم من نمی گویم بلکه در کتابهای مختلف مربوط به تحولات سال ۱۳۵۷ و از جمله در کتاب خاطرات همین حسین فردوست این حرفها مستند شده. بگذارید یادآوری بکنم که در زمان نخست وزیری بازرگان هم اگر فراموش نکرده باشیم ساواکی ها در مقابل دفتر نخست وزیری دست به تجمع زدند و خواهان حقوق خودشون شدند که با مخالفت دولت هم مواجه نشد. این ساواکی ها می دیدند که رؤسایشان در دم و دستگاه رژیم جدید به کار گرفته شده اند ولی اینها بلاتکلیف مانده اند و حقوق بشون نمی دهند. در همان موقع مردمان آگاه می گفتند که نهاد های امنیتی رژیم جدید و بعدها وزارت اطلاعات کنونی جمهوری اسلامی فرزند خلف ساواکه. البته جمهوری اسلامی در ابتدای روی کار آمدنش برای فریب توده‌ها تعدادی از سران

در رابطه با در آمیختگی وزارت اطلاعات با ثابتی و ساواک به این هم باید توجه کرد که وزارت اطلاعات در کتابهائی که علیه سازمان های چریکی از حمله سازمان چریکهای فدائی خلق (ایران) و نیروهای مخالف دیگه خود منتشر کرده آشکارا تلاش کرده تا جائی که می تواند جنایات ساواک را لاپوشانی کنه و این نهاد جنایتکار را تطهیر کند. و در نتیجه برای ده ها فاکت برای درک تنیدگی این دو نهاد امنیتی وحود داره. این نهاد های امنیتی می خواهند دیکتاتوری را در ایران حفظ بکنند و برای این کارشان هم از ارتکاب به هیچ جنایتی علیه مردم ایران و کارگران و زحمتکشان ابائی نداشتن و هنوز هم ندارند.

و ماموران دون پایه ساواک را اعدام کرد تا مردم تصور کنند که رژیم جدید بر خاکستر آن نهاد جنایتکار شکل گرفته و نه در تداوم حیات و تغییر شکل آن.

خوب همین مواردی که شما نام بردید در همن راستا قابل فهمه دیگه. برکسی هم پوشیده نیست که عرفان قانعی فرد یکی از افراد وابسته به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی می باشد که برای توجیه جنایات ساواک و شخص ثابتی دست به تهیه کتابی از گفته های ثابتی تحت عنوان "در دامگه حادثه" زد. حالا یک فرد دیگر از وزارت اطلاعات رژیم یعنی علی حمید به همان منظور یعنی سفید شوئی از ساواک و اشاعه دروغ و ارائه یک تاریخی دروغین از رویدادهای سیاسی ایران، به یک شکل دیگری کار قانعی فرد را تداوم داده.

در رابطه با در آمیختگی وزارت اطلاعات با ثابتی و ساواک به این هم باید توجه کرد که وزارت اطلاعات در کتابهائی که علیه سازمان های چریکی از حمله سازمان چریکهای فدائی خلق (ایران) و نیروهای مخالف دیگه خود منتشر کرده آشکارا تلاش کرده تا جائی که می تواند جنایات ساواک را لاپوشانی کنه و این نهاد جنایتکار را تطهیر کند. و در نتیجه ده ها فاکت برای درک تنیدگی این دو نهاد امنیتی وحود داره. این نهاد های امنیتی می خواهند دیکتاتوری را در ایران حفظ بکنند و برای این کارشان هم از ارتکاب به هیچ جنایتی علیه مردم ایران و کارگران و زحمتکشان ابائی نداشتن و هنوز هم ندارند.

پرسش: مرسی رفیق سنجری . در بخش دیکری ثابتی با یک کینه خاصی در مورد زنده یاد غلام حسین ساعدی صحبت کرده و ادعا کرده که ساعدی اصلا شکنجه نشده بوده با توجه به آنچه که شاملو در مورد ساعدی بعد از آزاد شدن او از زندان می‌گوید در این موردشما چه نظری دارید ؟

پاسخ: بله، این درسته که ثابتی وقتی از زنده یاد غلام حسین ساعدی صحبت می کنه نمی تواند اون خشم و کینه خودش از این نویسنده مبارز را پنهان بکنه. یکی از دلائل کینه ثابتی نسبت به دکتر ساعدی اینه که جدا از تأثیر گذاری این پزشک مردمی و نویسنده آگاه و آزادیخواه روی روشنفکران و مردم ایران این واقعیت است که می بیند ساعدی در گفت‌وگوئی که با "ضیاءِ صِدقی" در پروژه تاریخ شفاهی هاروارد، داشته یک اطلاعاتی از زندگی خودش ارائه می دهد که از چشم ساواک تحت مدیریت وی دور بوده. ثابتی می بیند که با اینکه ساعدی حدود یکسال در بازداشت ساواک بوده و شدیداً هم شکنجه شده بود اما ساواک قادر به دستیابی به اطلاعات وی نشده . اگر ثابتی با شکنجه ساعدی توانسته بود ارتباط ساعدی با سازمان چریکها(ی فدائی خلق) را مطلع بشود، بدون شک تن به آزادی وی نمی داد. ساعدی در گفت‌وگوئی که اسم بردم با "ضیاءِ صِدقی" که به تاریخ فروردین ۱۳۶۳ است -اگر اشتباه نکنم- از شکنجه های ساواک نسبت به خودش پرده برداشته. ساواک ساعدی را به جرم این که یک نویسنده مردمی بود دستگیر کرده بود ولی آن شکنجه گران در دوران همی فعال مایشائی ثابتی در ساواک انواع شکنجه ها را در مورد او اعمال کرده بودند.

بگذارید جهت اطلاع دوستان و رفقائی که در این جلسه جضور دارند ولی ممکنه این شکجه ها را نشنیده باشند یک گوشه ای از شکنجه های او را از زبان خوددکتر ساعدی مطرح کنم. ساعدی در باره شکنجه های خودش می گوید: "شکنجه‌ها خیلی زیاد بود. مثلاً از شلاق گرفته تا آویزان کردن از سقف و بعد شوک الکتریکی و تکه‌پاره کردن با میخ. اصلا یارو میخ را برداشت و شکم مرا جِر داد... بعد تمام سر و صورت و این‌ها را".خوب این حرفهای خود ساعدی است ببینید ساواکی که ثابتی مدعیه که شکنجه در آن نبوده با یک نویسنده آزادیخواه چگونه برخورد می کرده. در مورد ساعدی علاوه بر شکنجه های جسمی برای این که او را به همکاری با خودشون وادار سازند شکنجه های روحی زیادی هم بر او روا کردند. بی دلیل هم نیست که شاملو در این باره می گوید وقتی غلامحسین ساعدی" زندان شاه را ترک کرد یک جنازه‌ی نیم‌جانی بیشتر نبود". و بعد هم تاکید می کند که خیلی ساده او را کشتند. چون ساعدی با آن خلاقیتی که داشت پس از این شکنجه‌های جسمی و بیشتر هم شکنجه های روحی در زندان اوین، دیگر مطلقاً زندگی نکرد. حالا مقایسه کنید این وضع را با ادعاهای ثابتی جنایتکار که مدعیه که نه تنها شکنجه در ساواک نبوده بلکه ساعدی هم منطقا یک چَک هم نخورده .

پرسش: در ادامه همین ثابتی مدعی میشه که صمد بهرنگی فرد مطرحی نبود و بعداً اشرف دهقانی و برادرش وی را مطرح کردند. اگر ممکنه در این مورد هم یک توضیحی بدهید؟

پاسخ: این حرف ثابتی یکی دیگر از آن دروغ های به قول معروف شاخدار و اراجیف وی باید تلقی بشه . اولا او و همپالگی هایش اصرار دارند که صمد بهرنگی در شهریور سال ۱۳٤۷به طور طبیعی در رودخانه ارس غرق شده اون ها این ادعا را دارند. خوب، بهروز دهقانی، برادر اشرف دهقانی تا زمانی که زنده بود و زیر شکنجه های رژیم شاه به قتل نرسیده بود در خرداد ۱۳۵۰بحثی در مورد چگونگی مرگ صمد نکرده بود. افشاگری های رفیق اشرف هم و چاپ کتاب "راز مرگ صمد" که در زمینه مشکوک بودن مرگ صمد نوشته شده مربوط می شود به شهریور سال ۱۳۸۷(چاپ دوم ۱۳۸۷ است چاپ اول ۱۳۸۱ می باشد) یعنی چهل سال بعد از مرگ صمد. در حالی که صمد بهرنگی از دهه چهل به این طرف به عنوان نویسنده توانا و دلسوز توده ها و کودکان در جامعه شناخته شده بود. در واقعیت امر هم، آنچه صمد را مطرح کرد چگونگی زندگی و آثارش بود.

تازه، اگر صمد، شخص مطرحی نبود در همان سال ۱۳٤۷ چرا ویژه نامه آرش تماماً به صمد(بهرنگی) اختصاص پیدا کرده بود، و یک ویژه نامه آرش منتشر کرد مخصوص صمد بهرنگی. اگر صمد مطرح نبود در جریان انقلاب سالهای ۱۳٥٦,٥۷ مردم شعار نمی دادند که "صمد معلم ماست، راه صمد راه ماست". اتفاقا چون صمد مطرح بود وزارت اطلاعات این فرزند خلف ساواک ازطریق نشریه آدینه شروع به تخریب وی و یاران انقلابیش کرد و تلاش کرد با اون افسر ژاندارمری که با صمد به ارس رفت و تنها برگشت هم به قول خودشان اسطوره زدائی کنند و هم کمونیستها را متهم کنند که چون به شهید احتیاج داشتند از صمد یک شهیدی ساختند که دروغی وقیحانه بود علیه کمونیستها و چریکهای فدائی خلق. اتفاقا رفیق اشرف برای مقابله با این پروژه وزارت اطلاعات که از طریق نشریه آدینه پیش می رفت کتاب راز مرگ صمد را نوشت و به افشای این توطئه پرداخت.

از سوی دیگر اگر صمد در همان سال ۱۳٤۷ مطرح نبود پس چرا ثابتی بنا به گفته خودش به هوشنگ نهاوندی رئیس اون موقع دانشگاه تهران ایراد می گیرد و به او می گوید چرا می خواهید برای یک کمونیست مراسم تجلیل بگذارید!؟چون دانشگاه تهران می خواستند از صمد تجلیل کنند. براستی اگر صمد مطرح نبود چرا ثابتی مجبور می شود به دیدار فرح پهلوی یعنی همسر محمد رضا شاه دیکتاتور ایران برود و با تکیه بر کتاب الدوز و کلاغهاکه صمد نوشته بود به فرح ثابت کند که صمد نویسنده ای کمونیست بود و نباید آثارش منتشر بشود!؟ پس می بینیم که خود اظهارات پرویز ثابتی نشان می دهد که در همان سال ۱۳٤۷ صمد به عنوان نویسنده ای کمونیست در جامعه تأثیر گذار و مطرح بود که مورد توجه ساواک و شخص ثابتی هم قرار گرفته بود. این پاسخ منه به این سوال.

پرسش: رفیق به عنوان آخرین سوال. خسته تان کردیم اما آخرین سوال با توجه به توضیحاتی که دادید هدف ارتجاع از پخش یک جنین دروغ هائی آنهم تحت عنوان گفتگوئی مثلا خود خوانده مستند چی هست؟ این سوال را اتفاقا این از کاربران یکی از رفقا در واقع در قسمت تکست هم سوال کرده که رفیق فریبرز سنجری به نظر شما چرا الان ثابتی را به صحنه آورده اند. که در واقع همان سوالی هستش که اساسا هدفشان ازیک چنین به اصطلاح کار هائی چه هست؟ اگر ممکنه این را توضیح دهید؟

پاسخ: در یک کلام اگر بگویم هدف ارتجاع از اشاعه دروغ در مورد مسائل مختلف در جامعه ایران در گذشته، طبق معمول لاپوشانی حقایق و مخدوش کردن وقایع رخ داده است. اما تأکید کنم که این فیلم تبلیغاتی که از ثابتی ارائه شده برخلاف ادعای سلطنت طلبان و مرتجعین دیگر نه گفتگو هست و نه مستند به باور من. اینها معنی این کلمات را هم تحریف کردند. گفتگو نیست چون در تمام این پنج قسمت که هر قسمت هم حدود یک ساعت و نیم طول می کشد شما جز چهره ثابتی کسی را نمی بینید. نه چهره گفتگو کننده روشنه و نه جز چند مورد این سوالی مطرح نمی کند. در واقع میکروفن را گرفته اند مقابل دهان ثابتی جنایتکار تا هر چه دلش می خواهد بگوید. و هیچ کس هم با ادعا های وی مقابله نمی کند. ضمنا این فیلم مستند هم نیست چون صرفا تعدادی از عکسها و فیلم های دوره شاه را نشان می دهد که این به معنای مستند بودن دروغ های مقام امنیتی ساواک نیست. هر کس می تواند یک دروغی بگوید و بعد هم فیلم هائی که دیده یک تیکه هائی را بکند و بچسباند این که مستند نمی شود. در حالیکه لازم بود به جای نمایش چند فیلم زمان شاه، میکروفن را مقابل مخالفین ثابتی و دیگر چهره های سیاسی می گرفتند تا بیننده فیلم با دیدگاه های مختلف مواجه بشود. برای اینکه اون که به عنوان مستند نسان داده شده یک فیلم تبلیغاتی در مورد پرویز ثابتی و تطهیر جنایات ساواک می باشد.

در ضمن، این را هم بگویم که لب حرف ثابتی هم در این فیلم تبلیغاتی اینه که ساواک همه نیرو ها را سرکوب کرده بود و در سال ۱۳۵۵ هیچ مخالفی در صحنه نبود. یعنی چریکها را از بین برده بود. مجاهدین را از بین برده بود. از نظر خودش تجربه طلب ها را از بین برده بود. اما شاه به دلیل بیماری سرطانش با قاطعیت برخورد نمی کرد و در نتیجه شرایط به جائی رسید که دار و دسته خمینی به قدرت رسیدند. او در تلاشه با این ادعای پوچش،تلاش می کند که به سلطنت طلبان بگوید که ساواک کارش را درست انجام داده بود اما به دنبال روی کار آمدن کارتر در آمریکا تزلزل های شاه و اطرافیانش باعث سرنگونی سلطنت شد. این مزدور هنوز هم بعد از ٤٥ سال که نقش امپریالیسم آمریکا و شرکاء در به قدرت رساندن خمینی را دیده و آشکار شده، یعنی نقشی که در سقوط شاه دخالت داشتند باز هم با لاپوشانی این واقعیت مطرح می کند که اگر شاه دست ساواک را به قول خودش از زیر ساطور در آورده بود ما همه صدا ها را خفه می کردیم و ادامه عمر سلطنت را تضمین می کردیم.

اتفاقا این قسمت از حرفهاش یک رهنمودی هم به فرزند خلف ساواک یعنی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی هم هست. به آنها می گوید که اگر می خواهید جمهوری اسلامی باقی بماند در مقابل دادخواهی ها و مبارزات مردم ایران کوتاه نیائید، تا می توانید آنها را بکشید، تا می توانید مبارزین را دستگیر کنید، شکنجه بکنید و هر چه بیشتر بکشید. شکی نیست که این سخنان باب طبع سربازان گمنام امام زمان در رژیم جنایتکار کنونی است. به همین دلیل هم وزارت اطلاعات منطقا از پخش این فیلم نباید نا راضی باشد

.

واقعیت اینه که جنایات ساواک هم در حافظه مردم ما زنده است و دهها کتاب در موردش منتشر شده و در دسترس مردم هست به همین دلیل هم سلطنت طلبان نیاز به تطهیرساواک پیدا کرده اند چون خودشون هم می دانند قدرت گیری آنها با قدرت گیری ساواک در آمیخته است. به جز اون تعدادی از فالانژهایشان که در (میدان ترافلگار اسکوئر لندن)فریاد می زنند خودمان می کشیمتان بقیه شان می خواهند بگویند که بابا ساواک اون جور هم که کمونیستها می گفتند اون جور هم که نیرو های مخالف شاه می گفتند جنایتکار نیست و مثل همه سازمان های امنیتی به حفظ امنیت کشور پرداخته. اینها هنوز هم حاضر نیستند که بفهمند که اتفاقا اون امنیت شاه را می خواست و امنیت دیکتاتوری را می خواست برقرار بکند ولی با جنایاتی که کرد اتفاقا اون امنیت را هم دچار تزلزل کرد. وقتی همه درهای مبارزات را ببندید خوب پنجره ای باز می شود که ازش گریزی نیست آنهم مبارزه قهر آمیزه برای سرنگونی دیکتاتوری و این هم ذاتی زندگی همه دیکتاتور هاست؛ حالا چه دیکتاتور ایران باشه، چه دیکتاتور سودان باشه، چه اون فرانکو اسپانیا باشه که ایشون فکر می کرده شاه بشود مثل اون بهتره . این توصیح منه.

مجری: با سپاس از شما رفیق سنجری گرامی.

در باره کتاب جدید اشرف دهقانی با نام "بررسی زمینه ضربات سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ و ناگفته‌هائی از تاریخ چریکهای فدائی خلق ایران"

اخیراً اشرف دهقانی از اعضای اولیه و یکی از سرشناس‌ترین چهره‌های سازمان چریکهای فدایی خلق ایران از دهه ۵۰، کتابی را با عنوان "بررسی زمینه ضربات سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ و ناگفته‌هائی از تاریخ چریکهای فدائی خلق ایران" آماده چاپ نموده و این کتاب هم اکنون توسط انتشارات چریکهای فدایی خلق ایران در دست انتشار می‌باشد. نویسنده در این کتاب، نتایج یک کار پژوهشی گسترده را که با استناد به مشاهدات عینی خود و با اتکاء به بیش از ۱۰۰ منبع مختلف تاریخی در طول چند سال به انجام رسانده در اختیار خواننده و به‌ویژه نسل جوانی می‌گذارد که کنکاش‌گر چرایی فراز و فرود نظری-تشکیلاتی یکی از مهمترین نیروهای سیاسی مبارز کشور ما در دهه ۵۰ یعنی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که بزرگترین سازمان چپ خاور میانه گردید، هستند.

در این کتاب یکی از بحث انگیزترین مسایل مربوط به سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در دهه ۵۰ یعنی علل ضربات سالهای ۱۳۵٤ و ۱۳۵۵ که منجر به جان باختن تعداد زیادی از نیروها و کادرها و رهبران سازمان شد، زیر ذره بین قرار گرفته و نویسنده با جمع آوری اسناد و شواهد متعدد از منابع مختلف، علل و زمینه‌هائی که دست ساواک را در وارد آوردن ضربات کاری به این سازمان باز گذاشت را مورد یک واکاوی عمیق علمی و پژوهشی قرار داده و دلایل واقعی آن ضربات را به خوانندگان می نمایاند. در این کتاب با توجه به نقش و وظایفی که نویسنده از ابتدای تشکیل چریکهای فدائی خلق بر عهده داشته، برخی از "ناگفته‌های" مربوط به تاریخ چریکهای فدائی خلق نظیر رویداد مربوط به دستگیری جنجالی نویسنده در آلمان در سال ۱۳۵٤ برای اولین بار و از زبان خود او با خواننده علاقه مند در میان گذاشته می‌شود.

متاسفانه به دلیل حاکمیت دیکتاتوری و سانسور و اختناق در داخل کشور، جوانان مبارز و علاقه مندان به تاریخ سازمان چریکهای فدایی خلق ایران دسترسی بسیار محدودی به اسناد تاریخی و حقیقی این سازمان داشته و در مسیر کسب اطلاعات واقعی بیشتر در معرض بمباران‌های اتاق‌های فکر حکومت و انتشارات حکومتی نظیر کتاب دشمن به نام "چریکهای فدایی خلق از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷" قرار گرفته‌اند. در نتیجه، مطالعه این اثر ارزشمند روزنه جدیدی برای دسترسی به حقیقت از منظر نسلی از فرزندان پاک و صدیق مردم که مسافر آن "زمانه سخت" بوده اند ایجاد کرده است. آنچه در زیر می آید مقدمه نویسنده بر این کتاب با عنوان "سخنی با خواننده" می باشد.

دماوند

***

"سخنی با خواننده"

اشرف دهقانی

انگیزه من در نوشتن این کتاب و آنچه رنج پرداختن به مسائل مختلف در آن را برای من تسهیل نمود به جا گذاشتن تجربه‌های مثبت و منفی از فعالیت‌های انقلابی چریکهای فدائی خلق ایران در نیمه اول دهه ۵۰ (که عمده نیروی فعال در جنبش مسلحانه انقلابی جاری در آن سالها بودند) به جوانان و نسل‌های بعدی است تا این تجربیات را توشه راه سترگ خود در مبارزه برای رهائی ایران از سلطه امپریالیسم، نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته و ایجاد جامعه‌ای رها از ستم و استثمار بنمایند، جامعه‌ای که کارگران و زحمتکشان و توده‌های دربند ایران در آن آزادی و رفاه را توأمان تجربه کنند.

در این کتاب از یک طرف به عملکردهای بسیار تأثیرگذار چریکهای فدائی خلق_ از مبارزه مسلحانه چریکی‌شان که راه اصلی مبارزه (که همانا راه مبارزه مسلحانه توده‌ای بود) را به توده‌ها نشان می‌داد و عملیات نظامی‌ای که علیه دشمنان مردم ایران انجام می‌دادند تا تبلیغات آگاهی‌دهنده و شورانگیزی که با بذل بیشترین فداکاری کمونیستی و با شجاعت در میان کارگران و زحمتکشان و دیگر توده‌های ستمدیده ایران صورت می‌گرفت، تا درگیری‌های مسلحانه دلیرانه چریکهای فدائی خلق در خیابان‌های شهرهای مختلف با نیروهای نظامی دشمن، تا مقاومت در زیر شکنجه و در زندان‌ها که همگی درس قاطعیت انقلابی و رزمندگی به مردم در مبارزه با دشمنانشان می‌آموختند_ پرداخته شده است و همچنین تأثیرات مبارزاتی عمیقی که همه این مبارزات بر روی ستمدیدگان به جا گذاشت و در ارتقاء آگاهی سیاسی توده‌ها، تربیت انقلابی آنان و ارتقاء روحیه تعرضی و مبارزاتی در آنان بسیار مؤثر و تعیین‌کننده بودند مورد تأکید قرار گرفته است. از طرف دیگر ضمن توضیح روندهای مبارزاتی‌ای که چریکهای فدائی خلق از سال ۱۳۵۰ طی کردند خطاها و اشتباهات صورت گرفته که راه پیشرفت سازمان چریکهای فدائی خلق را با مانع مواجه ساخت و حتی باعث ضربات جانکاه بر پیکر آن گشت مورد بحث قرار گرفته است.

بنا به رسم دشمنان مردم و جریانات اپورتونیست، مسلماً آن‌ها سعی خواهند کرد از خطاها و اشتباهات مطرح شده چریکهای فدائی خلق در این کتاب برای کوبیدن آنها به نفع خود یعنی برای حفظ شرایط ظالمانه موجود به نفع استثمارگران و حکومت‌های دار و شکنجه استفاده کنند. اما تردیدی نباید داشت که نقد راستین هر چه‌قدر هم تلخ باشد، راه را برای پیشروی‌های بعدی می‌گشاید و در نهایت زمینه مرگ و نابودی دشمنان را هموار خواهد ساخت.

ادامه در صفحه ۱۴

اعدام ابزار سرکوب جمهوری اسلامی!

جمهوری اسلامی رژیم سرکوبگر و ضد مردمی است که در طول عمر ننگین ۴۴ ساله خود همواره به عنوان دشمن خلق‌های زحمتکش حیات و هستی آنان را مورد تهاجم قرار داده و همواره هر گونه آزادی خواهی و عدالت طلبی را با زندان و شکنجه و اعدام و سرکوب و تهدید و ایجاد رعب و وحشت پاسخ داده است.

اخیرا به موازات تداوم و رشد نارضایتی های مردم از ستم و سرکوب جمهوری اسلامی، ماشین اعدام این رژیم جنایت پیشه دوباره با سرعت بیشتری به کار افتاده و در طی ماه های اخیر دستکم ۶۰۰ تن از زندانیان به مسلخ اعدام سپرده شده اند؛ تعدادی از این اعدامیان از مجرمان مواد مخدر و قتل عمد هستند. در این بین رژیم مبادرت به اجرای اعدام تنی چند از زندانیان سیاسی نیز کرده است که روز به روز بر تعداد آنها افزوده می‌شود. دایره این اعدامهای وحشیانه از جمله چند تن از زندانیان خیزش مردمی آبان ۹۸ و همچنین خیزش ۱۴۰۱ را در بر می گیرد که حکم اعدامشان در روزهای اخیر اجرا شد. همچنین زندانی‌ای که جرم وی قتل عمد یکی از مهره های رژیم در سال شصت بوده و به دلیل عدم شواهد کافی همان زمان از زندان آزاد شده بود اما به دلیل شرکت در تظاهرات مردمی در سال ۱۴۰۱و با این عنوان که وی با سازمان مجاهدین همکاری می کند، اعدام شد.

یکی دیگر از احکام اجرا شده که نفرت عمومی را برانگیخته است مربوط به زن جوانی‌ست که به جرم قتل همسر ظالمش ده سال در زندان به سر برد. وکلای وی و همچنین نهادهای حقوق بشری تلاش کردند تا از اجرای حکم این مادر جوان که در زمان ارتکاب قتل تنها ۱۷ سال داشت جلوگیری به عمل آورند اما در نهایت امروز چهارشنبه ۲۹ آذر پس از اینکه در طی این ده سال تنها یک بار آنهم برای آخرین بار توانست دو فرزند ۱۷ و ۱۰ ساله خود را ببیند، اعدام شد.
بنا به گزارشات منتشر شده، وسعت این اعدام ها به گونه ای‌ست که از هر زندان روزانه تعداد زیادی جنازه برای دفن به بیرون فرستاده می شوند. برخی از این اعدام‌ها نیز در ملا عام صورت گرفته است. بیشترین جرم اعدام شدگان، "محاربه"، "قاچاق مواد مخدر" و "قتل عمد" عنوان شده است.

آنچه که مسلم است این است که در متن شرایط بحرانی جامعه ما که هر آن آبستن شورشی جدید است، سرعت و وسعت این اعدام‌های هولناک یکبار دیگر ثابت می کند که اعدام همواره به مثابه ابزاری برای تحکیم سیطره سرکوب و اختناق در دست این رژیم جنایت پیشه عمل کرده است. رژیم اینگونه می پندارد که در شرایطی که جامعه ایران همانند یک بمب ساعتی هر لحظه منتظر یک انفجار بزرگ است، استفاده از این حربه می تواند با ایجاد ترس و وحشت از به وجود آمدن اعتراضات مردم جان به لب رسیده جلوگیری به عمل آورد و از شدت آن بکاهد. تجربه نشان داده که جمهوری اسلامی در شرایط حساس و خطرناک برای طبقه استثمارگر حاکم همواره به اعدام روی آورده و در میان سکوت و حمایت قدرت‌های پشتیبان خود و سازمان‌های مدعی حامی حقوق بشر دست به کشتار کودکان و زنان و مردان و جوانان این سرزمین زده تا با ایجاد و گسترش فضای هراس و خفقان، از خروش و شور انقلابی توده‌های جان به لب رسیده بکاهد و کمی بیشتر به عمر ننگین خود بیفزاید. هدف از این اقدام وحشیانه رژیم، ایجاد سکوت و پذیرش زندگی جهنمی و تحمیل آن به مردمی‌ست که همواره ثابت کرده اند دشمن خود را می شناسند، به پیکار عادلانه خویش علیه آن ادامه می دهند و در مسیر مبارزه طولانی خود سرانجام آن را شکست خواهند داد.

تجربه تاریخ ثابت کرده که در نبرد بین توده های تحت ستم و استثمارگران، پیروزی از آن مردم مبارزی‌ست که از سیاستهای سرکوبگرانه رژیم ددمنش جمهوری اسلامی مستاصل نمی هراسند و مبارزه علیه ظلم و ستم آشکار این دشمن قسم خورده توده‌ها که با حمایت‌های آشکار امپریالیسم و قدرتهای بزرگ درحال غارت ثروت این سرزمین هستند را ادامه می‌دهند.
دیر نیست و دور نیست روز پیروزی خلقی که به خروش آمده تا بساط ظلم و استبداد و ماشین شکنجه و زندان و اعدام سرمایه داران زالو صفت حاکم و رژیم سرکوبگر مدافع آنان را را برچیند!

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
پیروز باد انقلاب! زنده باد سوسیالیسم!

چریکهای فدائی خلق ایران
۲۹ آذر ۱۴۰۱ برابر با ۲۰ دسامبر ۲۰۲۳

در باره کتاب جدید اشرف دهقانی... از صفحهٔ ۱۳

در آخر از گفته برتولت برشت، شاعر و نمایشنامه‌نویس انقلابی آلمان وام بگیرم که نوشت:
" آهای آیندگان، شما که از دل توفانی بیرون می‌جهید
که ما را بلعیده است
وقتی از ضعف‌های ما حرف می‌زنید
یادتان باشد
از زمانه سخت ما هم چیزی بگویید."
به راستی در برخورد به گذشته سازمان چریکهای فدائی خلق و خطاها و اشتباهات صورت گرفته هرگز نباید فراموش کرد که انقلابیون چریک برای سعادت کارگران و زحمتکشان ایران با یک رژیم دیکتاتور و خون‌آشام طرف بودند که از ارتکاب به هیچ جنایتی کوتاهی نمی‌کرد. این "زمانه سخت" را هم باید مد نظر داشت.
مهر ۱۴۰۲

سترونی راه حل "دو دولت" در شرایط سلطه صهیونیسم

بیش از یک ماه از جنگ جنایتکارانه دولت صهیونیستی اسرائیل با همکاری مستقیم امپریالیسم آمریکا و حامیانش علیه مردم بی دفاع فلسطین تحت پوشش جنگ با حماس می گذرد.

مردم جهان شاهد چنان جنایت های وحشیانه و نژاد پرستانه در این جنگ می باشند که قلب هر انسان شریف و آزاده را به درد می آورد. دولت اشغالگر اسرائیل به بهانه مبارزه با گروه ارتجاعی حماس نوار غزه را به محاصره خود در آورده و مردم فلسطین را از ابتدایی ترین مایحتاج زندگی مانند آب، برق، غذا، سوخت و دارو محروم کرده است. این سگ زنجیری امپریالیسم امریکا با نسل کشی مردم نوار غزه و با ادامه بمباران های هیستریک و وحشیانه اش تا کنون بیش از هزاران انسان بی گناه از زنان، کودکان و مردم بی دفاع فلسطین را کشته یا زخمی کرده است تا به مقاصد شوم و نژاد پرستانه خود و کمک به انحصارات نظامی امپریالیست ها نائل آید.

بر مبنای شرایط غیر قابل تصور آفریده شده در نوار غزه، احزاب، جریانات سیاسی و انسان های آزادیخواه، نظرات و مواضع متفاوتی را ارائه داده اند. در این نوشته هر چند کوتاه، نگاهی به مواضع سازمان فدائیان خلق(اقلیت) خواهیم داشت که راه حل جنگ فلسطین و اسرائیل را در شرایط کنونی ایجاد دو دولت اسرائیلی و فلسطینی ارزیابی کرده است.

واقعیت این است که طرح دو دولت دهه هاست برای پایان دادن به جنگ دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین مطرح گردیده تا فلسطینی ها و اسرائیلی ها در دو کشور در کنار هم بطور صلح آمیز زندگی کنند. این طرح که از سالها پیش مطرح شده بود در کنفرانس مادرید در سال ۱۹۹۱ و پیمان های اسلو در سال های ۱۹۹۳ و ۱۹۹۵ظاهراً مورد توافق قرار گرفت و به شکلی عملی شد. نخست وزیر وقت رژیم صهیونیستی اسرائیل، اسحاق رابین و یاسر عرفات رئیس جنبش فتح (سازمان آزادی بخش فلسطین) در سال ۱۹۹۳ و ۱۹۹۵میلادی با حضور بیل کلینتون رئیس جمهور آن زمان دولت امریکا پیمانی را با نام پیمان اسلو به امضاء رساندند که اصلی ترین شرط آن به رسمیت شناختن دولت اسرائیل از سوی یاسر عرفات بود، چرا که تا آن زمان این دولت از طرف فلسطینی ها و مردم آگاه جهان به عنوان دولت اشغالگر خوانده می‌شد و هیچ فلسطینی آن را به رسمیت نمی شناخت. بر مبنای پیمان اسلو، قرار شد نوار غزه و کرانه باختری تحت حاکمیت فلسطینی ها قرار گیرد و بقیه خاک فلسطین اشغالی سرزمین اسرائیل گردد.

سازمان فدائیان (اقلیت) در نشریه کار شماره ۱۰۴۳، به تاریخ ۱۵ آبان ۱۴۰۲ در مقاله ای با عنوان «قتل عام فلسطینیان در جنگی ارتجاعی» در مورد راه حل جنگ اسرائیل و فلسطین چنین می نویسد: "واقعیت این است که راه دیگری جز تشکیل دو دولت فلسطین و اسرائیل برای خاموش کردن این آتش وجود ندارد. اگر زمانی نیروهای چپ فلسطین معتقد بودند راه حل "یک دولت یک کشور" برای تمامی ساکنان اسرائیل و فلسطین وجود دارد، امروز دیگر این کار میسر نیست. حداقل در شرایط کنونی جهان، امکان روی کار آمدن دولتی "سکولار" که به تمامی تبعیضات ملی و مذهبی پایان دهد، وجود ندارد. باید اتفاقا از شرایط کنونی برای راه حل قطعی مساله و تقویت جریانات رادیکال و انقلابی بهره برد، جریاناتی که صدای شان در این هیاهو کمتر شنیده شده است."

جالب است که سازمان اقلیت در نشریه کار شماره ۹۵۹ به تاریخ ۹ اسفند ۱٤۰۰ در مقاله ای تحت عنوان "تحولات سیاسی خاورمیانه و فلسطین"، از ضرورت **تخلیه سرزمین های اشغالی** و تشکیل **یک دولت مستقل فلسطینی** سخن گفته بود که با موضع فعلی آنان در مورد ضرورت تشکیل دو دولت متناقض است. در نشریه کار ۹۵۹ نوشته بودند: "مادام که این مسله حل نشود، اسرائیل از سرکوب مردم فلسطین دست بر ندارد، سرزمین های اشغالی را تخلیه نکند و فلسطینیان یک دولت مستقل تشکیل ندهند، این نزاع پایان نخواهد یافت". حال پرسیدنی است که چه شده است که حال اقلیت راه دو دولت را پیش کشیده است؟ به خصوص که در مقاله فعلی بدرستی از فاشیسم، هیولای مرگ و غیره که از سوی اسرائیل و امپریالیست ها، زندگی فلسطینیان را به نابودی کشانده است صحبت کرده و سیاست های اشغالگرانه رژیم صهیونیستی و اربابانش و گروه ارتجاعی حماس را محکوم کرده و مطرح کرده است که چگونه هزاران انسان بی گناه، به خصوص کودکان و غیرنظامیان در این جنگ ارتجاعی کشته و زخمی شده اند و چگونه زندگی آنان به نابودی کشانده شده است.

در مقاله ۱۵ آبان ۱۴۰۲ با اشاره به پشتیبانی دولت امریکا و حامیانش از دولت اسرائیل نوشته شده است که "تنها با نگاهی به منازعات منطقه و مبارزات مردم فلسطین برای رسیدن به حق تعین سرنوشت، ثابت می کند که دولت اسرائیل با تکیه بر حمایت های بدون قید و شرط حامیان اش که در راس آن دولت امریکا قرار دارد، به حق مردم فلسطین بی اعتنا بوده و حاضر به تن دادن به مصوبات سازمان ملل و شورای امنیت همچون قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل(۱۹۴۷) و قطعنامه ۲۴۲(سال ۱۹۶۷) و۳۳۸(۱۹۷۳) شورای امنیت نبوده است. به همین دلیل قراردادهای اسلو ۱ (۱۹۹۳) و اسلو۲ (۱۹۹۵) هرگز به نتیجه ای که قرار بود به آن برسد، یعنی تشکیل دولت فلسطین منجر نگردید."

در نقد نظر اقلیت مبنی بر ضرورت تشکیل دو دولت اگر به همین جمله آخر توجه کنیم پرسیدنی است که اگر می گویند که قرادادهای اسلو۱ (۱۹۹۳) و اسلو ۲ (۱۹۹۵)به نتیجه ای که قرار بوده به آن برسند یعنی تشکیل دو دولت فلسطین منجر نگردید، از نظر این سازمان چه تضمینی وجود دارد که "در شرایط کنونی جهان" یعنی در شرایطی که همچنان یک دولت صهیونیستی بر اسرائیل حاکم است و آمریکا و دیگر دولت های غربی از آن حمایت می کنند این بار قراردادهائی نظیر قراردادهای اسلو نتیجه بدهد و به تشکیل دو دولت مستقل منجر شود؟ ایراد اصلی به نظر اقلیت این است که کاری به ماهیت طبقاتی دولت های مورد نظرش ندارد. از تشکیل دو دولت که بتوانند در صلح و آرامش زندگی کنند صحبت می کند ولی ماهیت طبقاتی دولت هایی که خواستار صلح و دموکراسی برای مردم زحمتکش و رنجدیده فلسطین و اسرائیل است را توضیح نمی دهد. آیا اگر قرار باشد دولت کنونی اسرائیل با ماهیت صهیونیستی اش همچنان پا برجا بماند در صورت تشکیل دولت

فلسطینی وضع همان نخواهد بود که امروز هست؟

از ابتدای بوجود آمدن اسرائیل از سال ۱۹۴۸ تا کنون، دولت اسرائیل مرتب با کشتار مردم فلسطین به اشغال سرزمین آنها پرداخته است. مردم ستمدیده فلسطین کشتارهای دسته جمعی دولت صهیونیستی اسرائیل با پشتیبانی امپریالیسم امریکا و متحدانش را خوب به یاد دارند. کشتار "ایکریت" در سال ۱۹۵۳، "عکا ژوئن" در سال ۱۹۵۶، "کفر قاسم" دز سال ۱۹۶۳. بعد از قتل عام و کشتار مردم فلسطین در سال‌های یاد شده حدود یک میلیون فلسطینی از مجموع یک میلیون و نهصد هزار فلسطینی ساکن مناطق اشغالی آواره گردیدند، آنان در نوارغزه، لبنان، سوریه، مصر و عراق در کمپ های پناهندگان اسکان داده شدند. همچنین در سال ۱۹۶۷ در جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل، رژیم صهیونیستی خاک فلسطین و حتی قسمت هایی از سرزمین های کشورهای عربی را به اشغال خود در آورد. از کشتارهای دیگر رژیم جنایتکار اسرائیل که مردم جهان و به خصوص مردم فلسطین به فراموشی نخواهند سپرد، کشتار در اردوگاه های صبرا و شیلا، توسط فالانژ های لبنان با حمایت و پشتیبانی ارتش اسرائیل می باشد و یا کشتار تل زعتر در ۲ اوت سال ۱۹۶۷ که در جریان آن ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ هزار از فلسطینی های بی گناه کشته شدند.

کشتارهای توصیف شده در فوق تنها گوشه ای از جنایت های ضدبشری رژیم صهیونیستی اسرائیل می باشد. با توجه به چنین واقعیت هائی سازمان اقلیت باید توضیح دهد که آیا با تشکیل یک دولت فلسطینی، دولت صهیونیستی کنونی اسرائیل دست از کشتار مردم فلسطین بر خواهد داشت؟

واقعیت نشان می دهد که طرح هایی که برای این خلق رنجدیده از طرف دولت امریکا و شرکاء به تصویب رسیده است تا امروز هیچ دستاوردی برای خلق فلسطین نداشته است. از سوی دیگر حتی طرح دو دولت و یا طرح های دیگر صلح با وجود حاکمیت یک دولت صهیونیستی در اسرائیل امکان پذیرنمی تواند باشند. دولت اشغالگر اسرائیل با نسل کشی در جلوی چشم جهانیان، اشغال نوار غزه را در دستور کار خود قرار داده است و همچنین در طی سالیان گذشته سران جنایت کار اسرائیل به دستور اربابانشان هیچگاه پایبند صلح و همزیستی یا فلسطینیان نبوده اند. همچنین دولت تجاوزگر اسرائیل با سیاست های غصب زمین ها، آواره کردن هر چه بیشتر فلسطینیان و با شهرک سازی های یهودی نشین در مناطق اشغالی و یا زندانی و شکنجه کردن جوانان مبارز فلسطین و صدها مصائب و مشکلات دیگر، نشان داده و ثابت کرده است که تنها نابودی کامل موجودیت خلق فلسطین را هدف اصلی خود می داند. از طرف دیگر نباید فراموش کرد که دولت اسرائیل آشکارا در سال های اخیر توافقات و معاهداتی را که برای صلح اسرائیل و فلسطین امضاء کرده بود را به تمامی زیر پا گذاشت. بنابراین دولت اسرائیل هیچگاه خواستار طرح دو دولت و یا طرح های دیگر که با مردم فلسطین در صلح و آزادی زندگی کنند نبوده و نخواهد بود.

اما سازمان اقلیت علیرغم همه رنج ها و تجربه های خونینی که مردم فلسطین از وجود دولت صهیونیستی اسرائیل دیده اند، راه حل پایان دادن به کشتار کنونی فلسطینیان را ایجاد دو دولت مطرح می کند. در طی سالیان طرح دو دولت با حاکمیت سازمان ملل و حامیان امریکایی‌اش که منجر به تشکیل ظاهراً دو دولت در نوار غزه و کرانه باختری شد، تنها مصیبت و کشتارهای جدید برای مردم فلسطین به بار آورده است. اتفاقاً سازمان اقلیت در مقاله خود به قطعنامه های متعدد از طرف سازمان ملل و کشورهای دیگر برای صلح فلسطین و اسرائیل و عدم اجرای قعطنامه ها اشاره می کند. ولی همچنان به اشاعه این توهم می پردازد که گویا با وجود دولت کنونی اسرائیل و پشتیبانی امپریالیستها از آن می توان دو دولت ایجاد شده و صلح و صفا در آن منطقه برقرار شود. چه خیال باطلی!

سازمان اقلیت در توجیه طرح دو دولت مورد نظر خود از تقویت جریانات رادیکال و انقلابی صحبت کرده است. اما در هیچ کجای نوشته های آنان به این جریانات اشاره نشده و اقلیت توضیح نداده است که چرا ایجاد دو دولت باعث تقویت جریانات رادیکال و انقلابی می شود؟

ایلان پایه، تاریخ دان و محقق اسرائیلی درباره تشکیل دو دولت می‌گوید: "راه حل تشکیل دو دولت یک ایده اسرائیلی بود که می خواست دایره چارگوش درست کند. این اختراع پاسخی به این پرسش بوده که چطور می شود کرانه باختری را تحت کنترل اسرائیل نگه داشت بدون آنکه جمعیت فلسطینی که در آنجا زندگی می کنند در آنجا باقی بمانند" در جایی دیگر می گوید: "باید گفت راه حل تشکیل دو دولت به طور غیر مستقیم بر این فرض استوار است که اسرائیل و یهودیت یکی هستند و وقتی اسرائیل می بیند که رفتارهایش از سمت مردم دنیا رد می شود آن رایهودی ستیزی به حساب می آورد".

هیچ شکی نیست که جنگ ویرانگر دولت اشغالگر اسرائیل با مردم فلسطین تحت نام حماس با پشتیبانی امپریالیسم امریکا و متحدانش، بر شدت بحران در خاور میانه می افزاید و به میلیتاریزه کردن منطقه هر چه بیشتر دامن خواهد زد تا منافع قدرت های امپریالیستی به خصوص امپریالیسم امریکا را با کشتار و خونریزی مردمان بی گناه و بی دفاع تامین گرداند.

واقعیت این است که دولت صهیونیستی اسرائیل و قدرت های امپریالیستی که امروز مردم تحت ستم در نوار غزه را مورد تهاجمات هیستریک، جنایتکارانه و وحشیانه خود قرار داده اند دشمن مشترک خلق های خاور میانه می باشند و مبارزه مشترک در جهت از بین بردن سلطه امپریالیسم و صهیونیسم پیوند ناگستنی با مبارزه و رهایی خلق رزمنده فلسطین دارد.

بدون شک بنیادگرایی اسلامی چهره زشت و کریه دیگر این منازعه می باشد که ابزار گسترش سیاست های ارتجاعی کشورهای امپریالیستی بخصوص امپریالیسم امریکا در منطقه می باشد. جریاناتی مانند حماس، حزب الله، جهاد اسلامی و غیره که نقش به انحراف کشاندن مبارزات مردم تحت ستم در منطقه را به عهده دارند سد دیگری در راه مبارزات حق طلبانه آنان است. بدین ترتیب رهایی خلق محروم فلسطین در گرو نابودی سلطه صهیونیسم و امپریالیسم می باشد. تنها از این طریق صلح و دموکراسی در منطقه بوجود خواهد آمد. طرح ها و ایده هایی که برای رهایی خلق فلسطن به مذاکره با دولت فاشیستی اسرائیل و کشورهای دیگر سرمایه داری متوسل می شوند و چپ های رفرمیست و نیروهای سازشکار دیگر از آنها پیروی می کنند، جز در خدمت تامین منافع آنان قرار ندارند. آن طرح ها و ایده ها ارمغانی جز جنگ و خونریزی و بی خانمانی برای خلق فلسطین چیز دیگری در بر ندارد. **حقیقت این است که تنها در یک شرایط دموکراتیک است که خلق های فلسطین و اسرائیل قادر به تصمیم گیری در باره سرنوشت خود و یا راه حل هایی مانند یک دولت مستقل یا دو دولت و به طور کلی دست یابی به حق تعین سرنوشت خود می باشند و شرایط دموکراتیک تنها با کوتاه شدن دست صهیونیست ها و امپریالیستها از سرزمین های اشغالی امکان پذیر است.** در واقع تنها یک انقلاب اجتماعی می تواند منافع کارگران، زحمتکشان و مردم رنجدیده فلسطین و اسرائیل را فراهم آورد و مسیر آزادی و دمکراسی را برای آنان به ارمغان بیاورد.

مرگ بر امپریالیسم و سکهای زنجیریش
نابود باد صهیونیسم و بنیادگرایی اسلامی
پیروز باد مبارزات خلق ستمدیده فلسطین
اکبر نوروزی- آذر ۱۴۰۲

جاناتان کوک:

آنچه که بی. بی. سی. در مورد حوادث ۱۵ مهرماه (۷ اکتبر) به شما نمی‌گوید!

رسانه‌ها همچنان با سخاوتمندی بسیار روایت ارتش اسرائیل از آن روز را تکرار می‌کنند. این یک اشتباه روزنامه‌نگاری است.
۱۱ آبانماه ۱۴۰۲ (۲ نوامبر ۲۰۲۳)

لوسی ویلیامسون خبرنگار بی‌بی‌سی این هفته بار دیگر برای مشاهده ویرانی وحشتناک یک شهرک اسرائیل(کیبوتز) در خارج از غزه که در روز ۱۵ مهرماه مورد حمله قرار گرفت به آنجا رفت. می‌شد مشاهده کرد که در بخش‌هایی از دیوار بتنی سوراخ‌هایی عمیق وجود داشت و یا به طور کامل فرو ریخته بود. بخش‌هایی از ساختمان‌ها که هنوز پابرجا بودند به شدت سوخته بودند. آنچه می‌شد مشاهده کرد تصویر کوچکی از أوضاع وحشتناک کنونی غزه بود.

دلیلی احتمالی برای این شباهت‌ها وجود دارد - دلیلی که بی‌بی‌سی به‌رغم وجود شواهد فراوان از منابع مختلف، از جمله رسانه‌های اسرائیلی، به شکلی شک‌برانگیز در گزارش آن کوتاهی می‌کند. در عوض، بی‌بی‌سی قاطعانه به روایتی که ارتش اسرائیل برای آنها و بقیه رسانه‌های غربی ساخته است پایبند است: اینکه حماس به تنهایی باعث این همه ویرانی شده است.

صرفاً تکرار آن روایت بدون هیچ تذکری تاکنون به سطح نازلی در حرفه روزنامه‌نگاری رسیده است. و با این حال این دقیقاً همان کاری است که بی. بی. سی. شبانه روز آنرا به انجام می‌رساند.

تنها نگاهی گذرا به خرابه‌های مجتمع‌های گوناگون کیبوتزهایی که در آن روز مورد حمله قرار گرفتند، باید در ذهن هر خبرنگار وظیفه‌شناس پرسشهایی ایجاد کند. آیا شورشیان فلسطینی در آنروز در موقعیتی بودند که واقعاً با بهره‌گیری از سلاح‌های سبکی که حمل می کردند، صدمات فیزیکی به این میزان و شدت به این ساختمانها وارد کنند؟ و اگر پاسخ منفی‌ست، چه کسی جز اسرائیل در موقعیتی بوده که بتواند چنین ویرانی به بار آورد؟

پرسش جداگانه‌ای که روزنامه‌نگاران متعهد باید مطرح کنند این است: هدف از چنین آسیبی چه بوده است؟ مبارزان فلسطینی با انجام چنین کاری امیدوار بودند به چه چیزی دست یابند؟

پاسخ تلویحی که رسانه‌ها به پرسشهای بالا ارائه می‌کنند درست همان پاسخی است که ارتش اسرائیل می‌خواهد افکار عمومی غربی بشنوند: اینکه حماس با سبعیت فراوان کشتار بی‌پروا و وحشی‌گری خود را عملی نمود. زیرا... خُب، بیایید بخشی را که به وضوح به بیان نمی‌آید با صدای بلند بگوییم: زیرا فلسطینی‌ها ذاتاً وحشی هستند.

با این روایت ضمنی، به سیاستمداران غربی مجوز داده شده است تا اسرائیل را تشویق کنند، هر چند که این کشور هر چند دقیقه یک کودک فلسطینی را در غزه می‌کشد. آخر مگر اینگونه نیست که وحشی‌ها فقط زبان وحشی‌گری را می‌فهمند.

تانگوی وحشیانه

به همین دلیل، هر روزنامه‌نگاری که بخواهد از جانبداری نادرست در مورد نسل‌کشی غزه اجتناب کند، باید به طور فزاینده ای نسبت به تکرار ادعاهای ارتش اسرائیل در مورد آنچه در ۱۵ مهرماه رخ داد، محتاط باشد. مطمئناً، آنها نباید با زودباوری، همانطور که بی. بی. سی. به وضوح انجام می دهد، گزارش آخرین تهاجمات ارتش اسرائیل را از دفتر مطبوعاتی این کشور بگیرند .

آنچه ما از شواهد رو به افزونی که از رسانه‌های اسرائیلی و شاهدان عینی اسراییلی جمع‌آوری شده می‌دانیم - به عنوان مثال، در گزارشی که از "ماکس بلومنتال" به دقت بیان شده است - این است که ارتش اسرائیل به طور کامل از وقایع آن روز سر در گم شده بود. توپخانه سنگین این ارتش، از جمله تانک و هلیکوپترهای تهاجمی، برای مقابله با حماس فراخوانده شده بودند. به نظر می‌رسد که گویا این تصمیمی ساده در رابطه با مقابله با حملات پایگاه‌های نظامی حماس بوده است.

اسرائیل سیاست دیرینه‌ای برای جلوگیری از اسیر شدن سربازان اسرائیلی دارد - عمدتاً به دلیل هزینه بالایی که جامعه اسرائیل برای اطمینان از بازگشت سربازان بر پرداخت آن اصرار دارد. در خلال دهه‌ها، آنچه که از آن در ارتش اسرائیل با نام «رویه هانیبال» یاد می‌شود استفاده می‌شد: نیروهای اسرائیلی دستور داشتند که به جای قبول به اسارت درآمدن سربازان دیگر آنان را به قتل برسانند. به همین دلیل، در خلال این سالها حماس انرژی زیادی را صرف تلاش برای یافتن راه‌های نوآورانه برای به اسارت گرفتن سربازان می‌کرد.

دو طرف درگیری اساساً مشغول اجرای یک تانگوی وحشیانه هستند که در آن هر یک حرکات رقص دیگری را درک کرده و حرکات خود را با توجه به آنها تنظیم می‌کند.

با توجه به وضعیت موجود و مدیریت مؤثر اردوگاه کار اجباری غزه تحت کنترل اسرائیل، حماس راهبردهای مقاومتی محدودی در اختیار دارد. موفقیت در امر اسیر کردن سربازان اسرائیلی از اهمیت بسیار برخوردار است. آنها را می‌توان با بسیاری از هزاران زندانی سیاسی فلسطینی که در زندان‌های داخل اسرائیل نگهداری می‌شوند، مبادله کرد. علاوه بر این، در مذاکرات، حماس معمولاً امیدوار است که بتواند محاصره شانزده ساله غزه توسط اسرائیل را کاهش دهد.

برای جلوگیری از چنین سناریویی، فرماندهان اسرائیلی بنا به گزارش‌های موجود در روز ۱۵ مهرماه هلیکوپترهای تهاجمی را به مراکز نظامی تحت اشغال حماس فرستادند. به نظر می‌رسد که سربازان بالگردهای اسرائیلی، علیرغم خطری که سربازان اسرائیلی را که هنوز در پایگاه‌ها زنده بودند تهدید می کرد، به شکل بی‌رویه‌ای شلیک کرده‌اند. سیاست اسرائیل یک سیاست به اجرا درآوردن تاکتیک "زمین سوخته" برای جلوگیری از دستیابی حماس به اهدافش بود. این ممکن است تا حدی توضیح‌گر آن باشد که چرا تعداد بسیار زیادی از سربازان

اسرائیلی در میان ۱۳۰۰ کشته‌شده آن روز وجود داشتند.

بدن های زغالی

اما وضعیت در مجموعه‌های کیبوتزی چگونه بوده است؟ زمانی که ارتش وارد شد و در موقعیت حمله قرار گرفت، حماس به خوبی سنگرگیری کرده بود. حماسی‌ها ساکنان مجموعه‌های کیبوتزی را به عنوان گروگان در خانه‌های خود به اسارت گرفته بودند. شهادت شاهدان عینی اسرائیل و گزارش‌های رسانه‌ها حاکی از آن است که حماس تقریباً به طور قطع تلاش می‌کرد تا با استفاده از غیرنظامیان اسرائیلی به عنوان سپر انسانی، برای بازگشت امن به غزه وارد مذاکره با اسرائیلی‌ها شود. غیرنظامیان تنها بلیت خروج جنگجویان حماس بودند و حماسی‌ها پس از آن می‌توانستند آنها را برای آزادی اسرای فلسطینی به برگه‌های معامله تبدیل کنند.

نگاهی به این گزارش و آنچه در آن به بیان آمده است بکنید:
https://www.youtube.com/watch?v=RmhrRknUwtU

شواهد - از گزارش‌های رسانه‌های اسرائیلی و شاهدان عینی، و همچنین مجموعه‌ای از سرنخ‌هایی که از خود صحنه جنایت به چشم می‌آید - داستانی بسیار پیچیده‌تر از آنچه که هر شب در بی‌بی‌سی ارائه می‌شود، بیان می‌کند.

آیا ارتش اسرائیل خانه‌های غیرنظامی تحت کنترل حماس را، به همان شکلی که به پایگاه‌های نظامی خود شلیک کرده بود و با همان بی‌توجهی به امنیت اسرائیلی‌ها در داخل آنها، مورد اصابت گلوله‌های خود قرار داد؟ آیا هدف در هر مورد این بود که به هر قیمتی از گروگان گرفتن اسرائیلی‌ها توسط حماس جلوگیری شود، چرا که بعدا برای آزاد ساختن آنها اسرائیل مستلزم پرداخت هزینه بسیار بالایی می‌بود؟

کیبوتز بیری مقصد مورد علاقه خبرنگاران بی‌بی‌سی بوده است، خبرنگارانی که می‌خواهند بربریت حماس را نشان دهند. این جایی است که لوسی ویلیامسون بار دیگر در این هفته به آنجا رفت. و با این حال هیچ یک از گزارش‌های او اظهاراتی را که "تووال اسکاپا"، هماهنگ‌کننده امنیتی این کیبوتز به روزنامه اسرائیلی "هاآرتص" داده بود، برجسته نکرد. "تووال اسکاپا" در اظهارات خود گفت که فرماندهان نظامی اسرائیل دستور «گلوله‌باران خانه‌ها را به سربازان خود داده‌اند تا تروریست‌ها و گروگان‌ها را از بین ببرند«.

فیلم زیر بازتاب شهادت "یاسمین پورات" است، فردی که از جشنواره موسیقی نوا که در همان نزدیکی برگزار می‌شد به کیبوتز بیری پناه برد. او به رادیو اسرائیل گفت که هنگامی که نیروهای ویژه اسرائیل وارد شدند: "آنها همه، از جمله گروگان‌ها را از بین بردند زیرا تیراندازی متقابل بسیار بسیار سنگینی وجود داشت".
https://youtu.be/rTQcjyhPOIk

آیا تصاویر اجساد ذغال شده ارائه‌شده توسط ویلیامسون، همراه با هشداری درباره ماهیت ترسناک و ناراحت‌کننده آنها، دلیلی غیرقابل انکار است که حماس مانند هیولاها رفتار می‌کند و وحشیانه‌ترین نوع انتقام را به اجرا درآورده است؟ یا ممکن است این اجساد سیاه‌شده دلیلی بر این باشد که غیرنظامیان اسرائیلی و جنگجویان حماس پس از غرق شدن در شعله‌های آتشی که ناشی از گلوله‌باران خانه‌ها توسط سربازان اسرائیلی بود، در کنار یکدیگر سوختند؟

بدیهی است که اسرائیل هیچگاه با تحقیقات مستقل موافقت نخواهد کرد، بنابراین پاسخ قطعی به پرسش بالا هرگز ارائه نخواهد شد. اما این امر رسانه‌ها را از وظیفه حرفه‌ای و اخلاقی‌شان مبرا نمی‌کند که باید همه جانبه به آنچه رویداه داست نگاه کنند.

"حماس وحشی"

برای لحظه‌ای تفاوت فاحش برخورد رسانه‌های غربی با رویدادهای ۱۵ مهرماه و برخورد آنها با حمله به پارکینگ خودرو در بیمارستان باپتیست الاهلی در شمال غزه در ۲۵ مهرماه را در نظر بگیرید؛ حمله‌ای که در اثر آن صدها فلسطینی کشته شدند.

در مورد الاهلی، رسانه‌ها آماده بودند که تمام شواهدی را که نشان می‌داند بیمارستان مورد حمله اسرائیل قرار گرفته بود را به کناری بگذارند. اسرائیل هم بلافاصله این ادعا را که حمله به وسیله نیروهای این کشور صورت گرفته رد کرد. در عوض روزنامه‌نگاران با عجله ادعای متقابل اسرائیل مبنی بر اصابت یک موشک فلسطینی به بیمارستان را تقویت کردند. بیشتر رسانه‌ها پس از این نتیجه‌گیری کردند که «حقیقت ممکن است هرگز روشن نشود» یا حتی در حدی که قابل اعتمادی کمتر است، به این نتیجه رسیدند که محتمل‌ترین مقصر شورشیان فلسطینی هستند.

در مقابل، رسانه‌های غربی حاضر به طرح حتی یک پرسش در مورد آنچه در ۱۵ مهرماه رخ داد، نبوده‌اند. آنها با شور و شوق تمام حوادث وحشتناک آن روز را به حماس نسبت می‌دهند. آنها واقعیت هرج و مرج مطلقی را که ساعت‌ها بر منطقه حاکم بود و احتمال تصمیم‌گیری ضعیف، ناامیدانه و از نظر اخلاقی مشکوک توسط ارتش اسرائیل را نادیده گرفته‌اند.

در واقع رسانه‌ها از این هم بسیار فراتر رفته‌اند. در پیشبرد روایت «حماس به مثابه وحشی‌ها رفتار کردند»، داستان‌های نادرستی مانند داستان «حماس ۴۰ نوزاد را سر برید» را ترویج کرده‌اند. این خبر جعلی حتی برای مدت کوتاهی توسط جو بایدن، رئیس‌جمهور ایالات متحده مطرح شد، پیش از اینکه مقامات وی بی سر و صدا ماجرا را ماستمالی کنند.

به طور مشابه، هنوز هم در میان تفسیرهای غربی این یک جمله پُرطرفدار وجود دارد که «حماس تجاوز به عنف را انجام داده است»، هرچند این ادعا تاکنون بدون ارائه مدرکی ارائه شده است.

ما باید شفاف باشیم. اگر اسرائیل شواهد جدی برای هر یک از این ادعاها داشت، بدون شک به شدت آن را تبلیغ می‌کرد. در عوض، بهترین کار بعدی را انجام می‌دهد: اجازه دادن به کنایه‌ها تا آنکه آنها به آرامی در ضمیر ناخودآگاه مخاطب فرو بروند، و در آنجا به عنوان یک باور قطعی مستقر شوند، باوری که قابل رسیدگی نیست.

حماس بدون شک در ۱۵ مهرماه، به ویژه با گرفتن غیرنظامیان به عنوان سپر انسانی، مرتکب جنایات جنگی شد. اما این نوع جنایت، جنایتی است که ما با آن آشنایی داریم، جنایتی به اندازه کافی «معمولی» که ارتش اسرائیل نیز به طور مرتب انجام آن را مستند کرده است. البته به یاد داشته باشیم که زمانیکه سربازان اسرائیلی عملی مشابه را انجام می‌دهند، زمانی که آنها که فلسطینی‌ها را به عنوان سپر انسانی می‌گیرند از آنها تحت نام‌های دیگری مانند «رویه همسایه» و «رویه هشدار زودهنگام» یاد می‌شود.

ممکن است، به ویژه با توجه به مقیاس غیرمنتظره موفقیت حماس در خروج از غزه، جنایات بدتری نیز رخ داده باشد. تعداد زیادی از فلسطینی‌ها از محاصره فرار کردند که بدون شک برخی از آنها غیرنظامیان مسلح بودند که هیچ ارتباطی با عملیات روز ۱۵ مهرماه نداشتند. در چنین شرایطی، اگر هیچ نمونه‌ای از جنایات دهشتناک وجود نداشته باشد، جای تعجب خواهد بود.

مسئله این است که آیا آنگونه که اسرائیل ادعا می کند و رسانه‌های غربی تکرار می‌کنند، چنین جنایاتی برنامه‌ریزی‌شده و سیستماتیک بوده و یا نمونه‌هایی از اقدامات سرکش توسط افراد یا گروه‌هایی منفرد بوده است؟ در صورت دومی، اسرائیل در موقعیتی برای قضاوت نخواهد بود. تاریخ خود اسرائیل مملو از نمونه‌هایی از این جنایات است، از جمله موارد مستند یک یگان ارتش اسرائیل که یک دختر بادیه‌نشین را در سال ۱۹۴۹ به اسارت گرفت و مکرراً به او تجاوز گروهی کرد.

ادامه در صفحه ۵

کشتار مردم فلسطین افشاگر چهره فاشیست‌های حاکم بر اسراییل!

پس از حمله تروریستی و کاملا برنامه‌ریزی شده حماس در تاریخ ۷ اکتبر به اسرائیل آن‌هم در شرایط امنیتی شدیدی که دولت اسراییل در نوار غزه و در مرز با فلسطینیان ایجاد کرده، این دولت فاشیست دستاویز لازم برای حمله به غزه با ادعای نابودی حماس را پیدا نمود. یورش وحشیانه ارتش اسرائیل اما عملا به نسل‌کشی مردم فلسطینی مقیم غزه بدل شد تا آن‌جا که جهان در قرن ۲۱ با پدیده جدیدی از انسان‌کشی روبرو گردید.

اکنون مردم جهان شاهد فاجعه‌ای به وسعت قتل بیش از ۱۵ هزار فلسطینی که حدود ۶ هزار تن از آنان کودک بودند، هستند! این شدت از کشتار و نسل‌کشی فجیعی که صهیونیست‌های حاکم بر اسرائیل علیه توده‌های فلسطینی انجام دادند، برای انسان قرن ۲۱، جلوه‌ای از اوج وحشی‌گری و سبعیت هرچه تمام‌تر رژیم جنایت‌کاری‌ست که با پشتوانه بسیار روشن دولت‌های امپریالیستی و در راس آنها آمریکا، توانسته است دست به چنین جنایات فجیعی بزند. هر وجدان بیداری که تصاویر دهشتناک این نسل‌کشی و ویدیوهای بسیار تألم برانگیز در این رابطه را ببیند، نمی‌تواند تا مدت‌های طولانی از فکر ظلم و ستم و نسل‌کشی وحشتناکی که بر این مردم گذشته و می‌گذرد، بیرون بیاید.

در رابطه با جنایات دولت اسرائیل، آن‌چه بیش از هر نکته دیگری جلب توجه می‌کند، مرگ و آوارگی و آسیب کودکان و غیر نظامیان است. ویدیوهای بسیار زیادی از بهت و لرزش و ترس بسیار عمیقی که کودکان خردسال را در برگرفته این روزها در فضای مجازی دست به دست می‌شود. ویدیوها کودکان خردسالی را مستند کرده‌اند که از شدت صداهای مهیب انفجار و ترس و وحشت مردم از ویران شدن خانه‌ها و زیر آوار گیر کردن و همچنین دیدن خون و جراحات خود و اطرافیان و ... به شدت می‌لرزند و با ترس به اطرافیان نگاه می‌کنند؛ خردسالانی که به جای آن‌که در آغوش امن پدر و مادر خود باشند بر تخت بیمارستان بی‌کس و تنها در انتظار آینده‌ای مبهم به دنیا نگاه می‌کنند. لرزش بی امان دست و پای این کودکان بی پناه به گمان من هرگز از ذهن و فکر انسان‌هایی که قلب‌شان برای انسانیت می‌تپد، پاک نخواهد شد.

در این میان اما دولت‌های امپریالیستی که جز به منافع خود به چیز دیگری نمی‌اندیشند، برای توجیه جنایات دولت و ارتش اسرائیل مسبب وضع پیش آمده را گروه ارتجاعی بنیادگرای اسلامی حماس که دست‌ساز خودشان است، جلوه می‌دهند و چنین وانمود می‌کنند که گویی اسراییل با بمباران و کشتن مردم فلسطین، نیروهای حماس را مورد حمله قرار داده و آنها را حذف می‌کند. این میزان از وقاحت آن‌هم در حالی که دست این قدرتمندان برای انسان‌های آزاده در سراسر جهان رو شده در نوع خود بی‌نظیر است. پنهان کردن و وارونه جلوه دادن حقیقت و توجیه شنیعانه این نسل‌کشی برای مردم دنیا به راستی ماهیت پلشت سیستم سرمایه‌داری را هرچه بیشتر بر همگان آشکار ساخته است.

حمله نیروهای اسراییل به بیمارستان الشفاء و بمباران کردن صدها انسان مجروح که برای معالجه در بیمارستان به سر می‌بردند و همچنین مردم غیر نظامی آواره‌ای که به دلیل نداشتن خانه و محلی برای زندگی در فضای بیمارستان زندگی می‌کردند، یک جنایت جنگی و ناقض تمامی قوانین بین المللی و حقوق بشری است که دولت‌های سرمایه‌داری غرب با ژست دموکراسی و روشنفکری در بوق خود می‌دمند و برای آن تبلیغ می‌کنند. جنایت جنگی نخواندن حمله دولت اسرائیل به بیمارستان‌ها از طرف دولت‌های غربی و امپریالیسم آمریکا به طور مسلم دست داشتن آنها در این جنایات وحشتناک را یادآوری می‌کند.

در جریان بمباران بیمارستان الشفاء جان صدها کودک نارس به خطر افتاد و تعداد بسیار زیادی از کودکان مجروح قتل عام شدند. جنایتی که این روزها در حق مردم بی پناه فلسطین می‌شود، مصداق بارز یک نسل‌کشی‌ست. رژیم صهیونیستی اسراییل با هدف نابودی کامل فلسطینیان قصد دارد که نوار غزه را به تصرف کامل خود درآورد و خانه و کاشانه میلیون‌ها فلسطینی را به زور گلوله و موشک از چنگال‌شان درآورد.

بمباران بی‌رحمانه مدارس، بیمارستان‌ها، آمبولانس‌های حامل مجروحین و خانه و کاشانه مردم و جلوگیری از دست‌یابی به آب و غذا و دارو همه و همه در حالی صورت می‌گیرد که ادامه این جنگ خانمان‌سوز به نفع کارخانه‌های اسلحه‌سازی‌ست که طبق گزارشات از شروع این جنگ تا به امروز سودهای کلانی به جیب زده‌اند. اساساً جنگ دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین در غزه با کمک‌های مستقیم امپریالیست‌ها به خصوص آمریکا در تامین تسلیحات و بودجه صورت می‌گیرد.

سیستم فاسد و پوسیده سرمایه‌داری که قدرت‌های بزرگ همواره حافظ و مدافع آن بوده و هستند، بار دیگر هرچه عیان‌تر نشان داد که جان انسان‌ها در مقابل سود هرچه بیشتر سرمایه‌داران، کوچک‌ترین اهمیتی ندارد و این سیستم ضد انسانی از هر حربه‌ای برای دست یازیدن به سود بیشتر استفاده می‌کند ولو به قیمت کشتار و آوارگی هزاران انسان غیر نظامی و بی‌پناه.

ابعاد جنایات رژیم صهیونیستی به قدری وسیع و غیر قابل باور است که در کلمات نمی‌گنجد. بمباران بی امان مناطق غیر نظامی مسکونی و کشتن و آواره کردن هزاران انسان بی‌گناه در حالی که قدرت‌های جهانی نظاره‌گر این حد از سبعیت و وحشی‌گری می‌باشند، در نوع خود بی‌سابقه است.

بمباران بیمارستان دارالشفا و العوده، اندونزی، قدس و ... در شرایطی که هزاران مجروح و آواره در آن‌جا زندگی می‌کردند برگ تازه‌ای از جنایات وحشیانه رژیم کودک‌کش صهیونیستی اسرائیل بود که ابتدا با بی‌شرمی تمام این حملات را به حماس نسبت می‌دادند اما در نهایت ثابت شد که این جنایت هم بخشی از برنامه‌های خود اسراییل برای اشغال غزه و نسل‌کشی فلسطینیان است.

در ویدیویی که در شبکه‌های اجتماعی پخش شد یک پزشک نروژی که ۱۶ سال است در بیمارستان الشفا در غزه طبابت می‌کند را در حال مصاحبه با یک شبکه خبری نشان می‌دهد؛ وی با صراحت اعلام می‌کند که حمله به بیمارستان الشفا کار خود اسراییل بود. آنها به بهانه حضور حماس در این بیمارستان، زنان و مردان و کودکان مجروح و آوارگانی که به بیمارستان پناه آورده بودند را بمباران کردند. وی در یک ویدیوی دیگر که خود در فضای مجازی پخش کرده مسئول این جنایات را شخص بایدن رییس جمهور آمریکا و سایر روسای کشورهای غربی و اروپایی دانست و

ادامه در صفحهٔ ۵

گزارشی از یک آکسیون مبارزاتی در لندن

در حمایت از اعتصابات دلیرانه کارگران مبارز فولاد اهواز و ذوب آهن اصفهان و در محکومیت موج اعدامهای وحشیانه اخیر جمهوری اسلامی، ظهر امروز یک آکسیون افشاگرانه در شهر لندن توسط نیروهای مختلف برگزار شد. در محل این حرکت تصاویر زیادی از قربانیان اعدام و شکنجه از دهه ۶۰ تا کنون به نمایش درآمد که مورد توجه عابران قرار می گرفت و برخی از آنان ضمن همبستگی با تظاهر کنندگان در مورد شرایط کنونی در ایران و چگونگی کمک به مبارزات مردم از رفقا سوالاتی می کردند و از این تصاویر و بخصوص از آرم چریکهای فدایی خلق ایران عکس می گرفتند.

در طول این آکسیون سخنرانی هایی در توضیح شرایط مبارزاتی در ایران صورت گرفت و از جمله رفیق محمد هُشی در صحبتهایی که به زبان انگلیسی انجام شد، ضمن تشریح بیش از ۴۴ سال حکومت ترور و شکنجه و اعدام جمهوری اسلامی به توضیح وضعیت کارگران تحت ستم و سایر توده های رنجدیده پرداخت و در مورد جنبش انقلابی سال ۱۴۰۲ نیز توضیحاتی برای مخاطبان ارائه داد. سخنران در پایان خواستار حمایت افکار عمومی با مردم ایران در مبارزاتشان برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی شد و از مردم خواست که به هر شیوه ممکن و از جمله با اعمال فشار بر نمایندگان حوزه انتخاباتی خود خواستار قطع حمایت دولت انگلستان از جمهوری اسلامی و بستن سفارتخانه وحشت و ترور حکومت در لندن گردند.

در طول این آکسیون همچنین شعارهایی به زبانهای انگلیسی و فارسی نظیر " مرگ بر جمهوری اسلامی"، "زندانی سیاسی به همت توده ها آزاد باید گردد"، "کارگر زندانی آزاد باید گردد"، "مردم متحد شکست نخواهند خورد"،" به قربانی کردن و ستم بر زنان در ایران باید پایان داده شود"، "زنده باد همبستگی بین المللی" و .... سر داده شد. همچنین رفقا اعلامیه هایی در توضیح شرایط جاری در ایران و محکومیت اعدامهای اخیر در میان جمعیت پخش کردند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن و سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان از زمره نیروهای فراخوان دهنده برای برگزاری این حرکت بودند که از ساعت ۱۲ ظهر در میدان ترافلگار اسکوئر آغاز و با موفقیت در ساعت ۲ بعد از ظهر به اتمام رسید.

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!
کارگر زندانی آزاد باید گردد!
نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
پیروز باد انقلاب! زنده باد سوسیالیسم!

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن
۱۶ دسامبر ۲۰۲۳

هلند: گزارشی از یک آکسیون مبارزاتی

روز شنبه ۹ دسامبر به دعوت کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران – هلند که فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در هلند بخشی از آن می باشند آکسیونی در میدان دام شهر آمستردام برگزار شد.

در فراخوان این حرکت تاکید شده بود که این آکسیون جهت گرامیداشت ۱۶ آذر روز دانشجو، و برای آزادی زندانیان سیاسی و کارگران زندانی و همچنین در دفاع از خلق تحت ستم فلسطین و علیه صهیونیسم اشغالگر و بنیاد گرائی اسلامی و هر گونه جنگ امپریالیستی سازمان داده می شود.

به روال آکسیونهای همیشگی ما در میدان دام، محل تظاهرات با بنرها و عکسهائی از جنایات اسرائیل در غزه و نوشته هائی که در محل نصب شده بود، جلوهٔ خاصی یافته و اهداف و آرمانهای برگزار کنندگان این حرکت را روشنی می بخشید.

در جریان این حرکت یکی از طرفداران اسرائیل که می دید رفقا پرچم فلسطین و آرم سازمان را برافراشته اند؛ با دیدن شعار "بایکوت اسرائیل" با توجیه اینکه این شعار نوعی "یهودی ستیزی" است به اعتراض برخاست و برغم توضیحات برگزار کنندگان که محکوم کردن دولت فاشیستی اسرائیل و سیاستهای سرکوبگرانه اش در غزه ربطی به "یهودی ستیزی" ندارد به این شعار ایراد گرفت و تلاش می کرد که فضا را متشنج سازد که رفقا با برخوردهای خود از تشدید تشنج جلوگیری کردند. از سوی دیگر همزمان با آکسیون ما تعدادی از طرفداران سلطنت در گوشه دیگری از میدان دام دست به تجمع زده و به نفع سلطنت شعار می دادند که یکی از شعارهای ارتجاعی آنها "مرگ بر سه مفسد، ملا چپی مجاهد" بود که البته با شعارهای انقلابی همچون "مرگ بر ستمگر چه شاه باشه چه رهبر" و" نه سلطنت نه رهبری، آزادی و برابری" رفقا مواجه شد. سلطنت طلبان رسوا شده هم در جریان این حرکت تلاش کردند که تشنج بیافرینند که با برخورد قاطع رفقا مواجه شده و بار دیگر چهره ضد مردمی شان هر چه بیشتر افشاء گشت. این جماعت ضد انقلابی تا می توانستند از رفقای شرکت کننده در این حرکت برای اهداف ضد انقلابی خود عکس گرفتند. در جریان این حرکت خبرنگار صدای آمریکا نیز حضور یافته و از بنرها و پوستر های رفقا عکس می گرفت. با اینکه هوا شدیدا بارانی بود اما آکسیون با استقبال عابرین مواجه شد و از ساعت دو تا چهار بعد از ظهر ادامه داشت.

مرگ بر امپریالیسم و صهیونیسم!
نابود باد رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی!
پیروز باد جنبش دانشجوئی!
زندانی سیاسی ،کارگر زندانی آزاد باید گردد!

فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در هلند
۲۰ آذر ۱۴۰۲ برابر با ۱۱ دسامبر ۲۰۲۳

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت
از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران
در اینترنت دیدن کنید:
www.siahkal.com
از صفحه رفیق اشرف دهقانی
در اینترنت دیدن کنید:
www.ashrafdehghani.com

برای تماس با
چریکهای فدایی خلق ایران
با نشانی زیر مکاتبه کنید:
BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

آدرس پست الکترونیک
E-mail:ipfg@hotmail.com
فیس بوک سازمان
Siahkal Fadayee
کانال تلگرام
@BazrhayeMandegar
اینستاگرام
BazrhayeMandegar2

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!